





[illegible]



الف لام دین همگام محض عوض است و تعریف اندکی نمی برد و تعریف الف و لام و ذوال غیر از این  
معنی تعریف با تکلیف قطع نشدند و اصول خوانده شود چون باشد بعضی بر آن اند که اصغر است که  
مصدق است یعنی احتیاج به ارتفاع و اطلاقش برابری تعالی اعتبار خدا یعنی اسم فاعل است ای مرتفع  
و محتجب از ادراک بصائر است الف و لام آورده لام را در لام ادغام کرده اند و گفته اند و قد و بعضی صلیت  
و این لفظ سیرانی است چون محراب که در الفاخیر اخذ کرد و در لاه شد پس الف لام آورده لام را در لام  
ادغام کرده اند و در بعضی بلاط اهل لفظ اند و موضوع است بر این ات و اما در شصت و پنج جمع  
صفات است سوال مصنف بجای اسم باید چنان گفت جواب اول بر هر وقت می گفت حمید  
جوابی و هم لفظ باید متعارف و قسم است و اینجا مقدم و همین است پس یک نفر می آید  
و همین جمله گفت و با آن گفت سوال حسن و چه کم نام فقط است جواب حسن گفت نسبت بر او  
فعلان چه اسم فاعل است بنی برای الف نرسیده بود به جاج بعضی هر و اما گفته شده بعضی هر و را بر اسم  
نوشته اند سوال حسن چه نام که نامش مشتق از جواب است در هم سوال حسن شصت و هفت و شصت و نه  
لام مشتق میشود جواب فعل متعنی اگر ای نمیکنند نقل میکنند پس فعل بعلم الصین پس صفت شصت و نه  
مشتق می کنند سوال لفظ است بر حسن و چه کم نام که در جواب اول لفظ اند و علم ذات است و  
حسن و چه کم نام صفات و علم ذات مقدم است بر اسم صفات سوال حسن بر چه چه مقدم کرد و جواب  
بر چه چه حسن نام است و چه چه نام خنجر سابق از معنی اسم آن دریافت گردید و عام مقدم است بر خاص سوال  
بعد ذکر عام حسن این را ذکر کرد جواب تا اولات کند فضیلت مؤمنان جواب و هم حسن خبر که علم  
که اطلاق بر غیر افعالی روانیست بخلاف چه کم نام که اطلاقش بر غیر افعالی هم واقعه است چنانچه در قرآن  
و صفات آن حضرت صلی الله علیه و سلم واقع است یا مؤمنین و ف حسن و چه کم نام مقدم است بر غیر آن الحمد لله رب العالمین  
حمد و ثنائیت است هر چند که پرورش کننده انواع عالم است سوال بعد کشید چه را چرا ذکر کرد و جواب  
بر که متابعت کلام حمید سوال حمد تا اینجا باید چنان گفت جواب بر که تصد نام ثبات که جمله اسمیه  
وال است بر آن فعلیه ال است بر مجرد و حدوث سوال در اینجا گفت جواب بر عایت مقام و مقام  
حمد تا اینجا باید چنان گفت اگر چه بنظر او شده که اسم است از دیگر اسم سوال تعریف چه صفت است جواب  
ثنا کردن بر این افعالی و جاری و صفت باشد یا غیر آن این است حمد و ثنائی و اما در اطلاق می آید

در اینجا  
در اینجا  
در اینجا

شکر نفی است یعنی فعلیکه مبنی باشد تعظیم نعم نسبت به انعام و از زبان بابشدا یحییان یجوارح و شکر  
اصطلاحی عبارتست از متوجه به ساختن جمع اعضا بسوی چیزی که برای انجام او مخلوق شده اند منقول  
الف و لام چند قسمند از جواب قسم زائد و غیر زائد و آنچه غیر زائد است دو قسم است اول اسمی  
بمعنی الذی که بر اسم فاعل و اسم مفعول می آید و در نوشتن دخولش بر مضارع در شریک جایز است و در  
حرفی و آنچه حرفی است و در اینجا قسم است یکی الف لام عهد خارجی که اشاره باشد بفریدی از افراد  
در خول و که معین باشد در خارج و معلوم باشد صیان شکم و مخاطب دوم الف لام عهد و معنی که اشاره  
باشد بفریدی از افراد در خول و که معین باشد در و معنی و خارج سوم الف افتراق که اشاره باشد به جمع  
افراد در خول و چهارم الف لام جنس که اشاره باشد نفیس ماهیته به دخول بی الحافه و این است آنچه مشهور  
و تحقیق را مقام دیگر است نسو ال و کلام من ازین چهار قسم لام کدام قسم است جواب قسم  
ای جمیع افراد عهد و لام من نیز مستقیم است یعنی عهد و لام عهد خارجی هر می تواند که اشاره خواهد  
بفریدی من از افراد که آن محبوب و مرضی و تعالی است سوال معنی ثابت از کمال مرسته  
جواب لفظ ثابت متعلق بدلیل لفظ الحمد بقدر است سوال الحمد لا یحسن یا لا یجوز گفت  
جواب تا اختصاص تحقق او تعالی بر احدی صفتی از صفات او متوجه نشود سوال کلام لفظ  
است جواب صفة تشبیه است یا صفة است پس اطلاقش درین هنگام برها و تعالی بطرف مبالغه است  
سوال عالم چه معنی دارد جواب عالم بفتح لام در اصل لغت بمعنی چیزی که دانسته شود و بسبب  
چیز دیگر بعد از آن غلبه داده شد اطلاق او بر آنچه ماسوائی ذات الهی صفات او است که از او نیست  
میشود ذات و تعالی سوال جمع عالم بیا و نون جائز نیست زیرا چه درین جمع شریک است که  
مفروض از ذوی العقول باشد و در عالم غیر ذوی العقول هم نزل اند جواب جمع او بیا و نون باعتبار  
غلبه اذن افراد عالم که ذوی العقول بود همچونین انسان بر غیر ذوی العقول سوال هم که عالم  
عبارتست از ماسوائی ذات الهی صفات او پس جمع چرا آوردند جواب جمع آن باعتبار آنست  
که پیشتر نام این عالم را می نمود و آنچه عالم حق انس و خیر آن پس در حال جمعیت شمول جناس گردید  
و هرگاه از قول صنف الحمد بدفعی می آید که او تعالی فیضان خیرات در آخرت همه را بفرموده است  
خود را که در اینجا آمده و ماسوائی است و دفع که در آنرا صنف بقول خود و العاقبة للمتقين لفظ حسن

معد و نست ای نیکی آخرت و قیامت ثابت است بر اثبتهای یعنی بر پیغمبران برای سایر عالمیان  
سوال تحقیق کدام لفظ است جواب صیغه جمع مذکر بجهت اسم فاعل که در اصل تحقیقین  
از باب افتعال است و او را تا بهم آیدند و او را تا کرده و را او غام کردند و کسر بر یاد شوار داشته  
ساکن بر وزن با جماع کتیبین یای اول حذف شد متقین گزید و چون او تعالی شانه درخت  
تقدیس و مادر غایت تدنس پس بفقدان مناسبت فیضان از فیض مطلق و شوار است بجم  
حاجت افتاد و بواسطه که هم تقدس و در دوم طبع بشریت که رابطه فیض باشد و آن ذات پاک محمد  
ست پس بعد تحمید او تعالی صلوة فرستادن بر پیغمبرین ذات مقدسه از اسم موسیت که مصنف

علیه الرحمه فرموده و الصلوة علی رسول محمد و آله و صحابه اجمعین لفظ نازل بعد لفظ الصلوة مقد  
است ای حجت کامله نازل بر رسول و تعالی که نام پاک ایشان محمد است و بر آل ایشان امیر  
ایشان همگان بر آنکه صلوة در اصل لغت بمعنی دعاست و هر گاه که منسوب شود بسوئی و تقا  
مراد از آن حجت و فضل احسان میباشد و هر گاه که منسوب باشد بملائک که مراد از آن تغفار و هر گاه

که منسوب باشد بپویمان او از آن دعا گرفته میشود و الف لفظ صلوة بدل سنت از و پس حق رخم  
آن بزرگوار با کتب نبوده و او را چه میگویند اما لکن بر تحقیق و او را میگویند که وقت تعلیم الف است که منسوب رسول  
بر وزن فحول بمعنی مفعول میسر و او را میگویند که منسوب به تبلیغ احکام الهی و کتابی و دینی هم او را  
گرفته باشد و نبی آنکه منسوب باشد تبلیغ احکام الهی و غم است از آنکه کتابی بر و نازل شده باشد  
یا تابع کتاب رسول سابق باشد تحقیق نبی و رسول در بعضی از مصنفات حضرت و الیای بعد از علم  
بایست و چون نبی با صلوات الله علیه صاحب کتاب بود و بعد از مصنف جمله لفظ رسول  
اختیار کرد و آل نیز و بعضی اصلش اول است بدلیل تصغیرش که آیهیل است نزد بعضی اصلش اول  
بدلیل تصغیرش که اول است و استعمال اول غم است و اما آل پس مخصوص است بصاحب رتبه  
دینی باشد یا نبوی پس آل فرعون گفتن رواست آل کناسر گفتن درست نیست مراد از آل  
یا آل قرابت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یا عترت و اولاد او یا هر مومن متقی یا بنو یا شوم و صاحب جمیع  
صاحبان محب مخفف صاحبینی یا روضه جانی کسیکه محبت داشته باشد آن سرور صلی الله علیه  
و سلم یا ایمان اگر چه یک ساعت باشد و بر ایمان مرده باشد و نزد بعضی محبت شش ماه معتبر است

لغوی  
در  
تفسیر  
اصطلاحات  
۱۱

و نزد بعضی وایت حدیث هم شرط است تفصیل این مورد مقام و سبب میخواند بدان امر از دست خطابی  
 عام هر خطابی و غرض ازین خطاب هشیار کردن است تا بداند شده بداند آنچه گفته میشود  
 اسعدک الله تعالی فی الدارین ای یاری کند ترا الله تعالی در شهر و جهان و در ایراد و عابد بدان شعار  
 است بسو شفقت مضمت بر عملان سوال بجا بدان شود چرا گفت جواب این تعلق بدان از شنید  
 بگوش و فعل اقوی میباشد از فعل گوش سوال بجا بدان بخوان چرا گفت جواب بیا چه قصود علم و دست است  
 خواندن قرار است سوال با درین پیشانی چرا گفت جواب بر آن مختصا که بدان این سخن در لفظ حضرت سوال بجا  
 بدان علم چرا گفت که مناسب قبل ما بعد میشود جواب تا از غنقوان شروع بعد در وقت معلوم شود  
 که کتاب بزبان فارسی است سوال حماد عاصیه یعنی اسعدک الله را بلفظ عربی چرا آورد  
 جواب زیرا چه زبان عربی پسندترین زبانهاست نزد پروردگار تعالی پس عادی زبان و  
 بدرجه اجابت خواهد رسید سوال اسعد فعل ماضی است اینجا مستقبل چرا گفته شد جواب ماضی که  
 در محل عاقله معنی مستقبل از و گرفته میشود چه غرض ازین دعا تحصیل امر است یا ازین سوال  
 پس که فعل مستقبل است چرا گفته جواب خبر انفاول که تغییر یعنی لالت می کند بزرگوار باشد  
 و اسعد واقع گردید و قول بعضی که اسعد اختصار است بظان است یعنی بداند که اختصار اسعد اسعد  
 بنظر اصلش که یا اسعد است مرا گرفته شود سوال فی الدارین گفت فی الکلین چرا گفت جواب  
 فی الکلین عام است نیا و آخرت زمین آسمان را و در اینجا مراد خاص است ای نیا و آخرت که جمله افعال  
 متصرف بر سه گونه است سوال افعال یقع هنره کدام لفظ است جواب جمع فعل است بکسر فا  
 سوال فعل چیست جواب فعل تفضیلست موضوع برای لالت می کند بر بعضی یا اقران  
 به یکی از سه مانده آینده گذشته و حال سوال متصرف کدام لفظ است جواب صیغه اسم فاعل است  
 از تصرف یعنی برگردیدن کذا فی منتهی الارب و آنکه بعضی فرموده اند که لفتح را اسم فاعول است از  
 تصرف یعنی گردانیدن از حالی بحالی انتی ندانم که از لغتی سندش یافته اند یا از قول خود شده اند  
 سوال افعال متصرف در اصطلاح کرامی گویند جواب آنکه از مصدر روی صیغه ای ماضی مضارع  
 و امر و نهی بر آیند سوال مصدر چیست جواب هر لفظیکه لالت کند و مضارع یعنی مستقبل بدو  
 اقران یکی از آن سه ثلاثه او را اسم گویند پس اگر از چیزی بر آورده نشده و از صیغه ماضی بر آید

و آخر فارسی و غی ن یاتن باشد او را مصدر گویند زیرا چه او جا مصدر است مشتقات از و صادر شود  
و اگر او خود بر آورده شده است بحدث میاتی و غی یاتی یا ده او مشتق گویند اگر نه خود برگرفته شده  
او صیغه یا بر می آیند او را جامه خوانند چون جل انچه شیخ وقت رحمة الله تعالی خلاصه فرموده که اسم  
بر و قسم است مشتق و جامه یا سو مشتق است مانند مصدر و غیر آن آنچه بعضی از فضلا و فضول ضیو  
نوشته اند که اسم بر و دفع است جامه که از و چیزی برگزیده نباشد مشتق ضد آن انتی اصطلاحی است  
جدید مخالف اصطلاح قدیم در اصول الکبری می رود و جامه یا الیس مصدر او مشتقا انتی سوال اسم الفاعل  
فعل چرا نام کردند جواب نزد نویسنده اسم ما خود است از و هم دوم یعنی علامه است و این نیز علامت است بر روی  
و نیز در بعضی ها خود صفت از و هم که بنی علامه است و اسم هم بر افعال و کوه و سر دارد که هم سنده هم سنده و بنی علامه  
فعل که سنده میشود پس فعل افعال نام نهادند بنام افعال و که مصدر است زیرا که افعال فعل است  
حقیقه سوال افعال است و بنی علامه تصرفی بر کرده جواب تا خارج شود فعلیکه چنین نباشد که از و یا  
بجاست نیست چون لیس و غیره سوال افعال تصرفی بر سگونه بر کرده جواب هرگاه معنی فعل بر ما و غیره  
دارد و زمانه یا گذشته است یا حال استقبال پس لیس فعل هم بنی علامه متصرفی بر کرده و سوال افعال  
منصفی تقاضا می کند که هر یک افعال تصرفی بر کرده و در این بر کرده که ماضی هم متصرفی بر کرده و در این بر کرده و در این بر کرده  
چنین متقبل و غیره حال این افعال است جواب افعال تصرفی بر کرده و در این بر کرده که ماضی هم متصرفی بر کرده و در این بر کرده و در این بر کرده  
که متصرفی بر کرده و در این بر کرده سوال افعال تصرفی بر کرده و در این بر کرده که ماضی هم متصرفی بر کرده و در این بر کرده و در این بر کرده  
ماضی حال را که گرفته است و در این بر کرده سوال افعال تصرفی بر کرده و در این بر کرده که ماضی هم متصرفی بر کرده و در این بر کرده و در این بر کرده  
ست لیس نامی متقبل اولاد گرفته و حال او گرفته و در این بر کرده سوال افعال تصرفی بر کرده و در این بر کرده که ماضی هم متصرفی بر کرده و در این بر کرده و در این بر کرده  
حال سوال مصدر و جامه هم جز این نیست حال آنکه از این بر کرده متصرفی بر کرده سوال افعال تصرفی بر کرده و در این بر کرده که ماضی هم متصرفی بر کرده و در این بر کرده و در این بر کرده  
و هر چه بنی علامه مشتقات اسمی بر اسم فاعل اسم مفعول و غیره بقدر لفظ متصرفی بر کرده و در این بر کرده سوال افعال تصرفی بر کرده و در این بر کرده که ماضی هم متصرفی بر کرده و در این بر کرده و در این بر کرده  
و جامه را تفرع نیست سوال متفرع کدام لفظ است جواب صیغه اسم فاعل است از تفرع یعنی بر و  
آمدن از چیزی که ذاتی منتزعی لایب و قول بعضی متفرع بفتح را صیغه اسم مفعول است یعنی بر آورده شده  
انتی اختراع است اما ماضی فعلی را گویند که دلالت کند بر حدث و زمانه گذشته تعلق را را وای میوه  
شود از وجود و حدث و زمانه گذشته سوال که هرگاه که برضایع دخل شود معنی ماضی پیدا

و اگر او خود بر آورده شده است بحدث میاتی و غی یاتی یا ده او مشتق گویند اگر نه خود برگرفته شده  
او صیغه یا بر می آیند او را جامه خوانند چون جل انچه شیخ وقت رحمة الله تعالی خلاصه فرموده که اسم  
بر و قسم است مشتق و جامه یا سو مشتق است مانند مصدر و غیر آن آنچه بعضی از فضلا و فضول ضیو  
نوشته اند که اسم بر و دفع است جامه که از و چیزی برگزیده نباشد مشتق ضد آن انتی اصطلاحی است  
جدید مخالف اصطلاح قدیم در اصول الکبری می رود و جامه یا الیس مصدر او مشتقا انتی سوال اسم الفاعل  
فعل چرا نام کردند جواب نزد نویسنده اسم ما خود است از و هم دوم یعنی علامه است و این نیز علامت است بر روی  
و نیز در بعضی ها خود صفت از و هم که بنی علامه است و اسم هم بر افعال و کوه و سر دارد که هم سنده هم سنده و بنی علامه  
فعل که سنده میشود پس فعل افعال نام نهادند بنام افعال و که مصدر است زیرا که افعال فعل است  
حقیقه سوال افعال است و بنی علامه تصرفی بر کرده جواب تا خارج شود فعلیکه چنین نباشد که از و یا  
بجاست نیست چون لیس و غیره سوال افعال تصرفی بر سگونه بر کرده جواب هرگاه معنی فعل بر ما و غیره  
دارد و زمانه یا گذشته است یا حال استقبال پس لیس فعل هم بنی علامه متصرفی بر کرده و سوال افعال  
منصفی تقاضا می کند که هر یک افعال تصرفی بر کرده و در این بر کرده که ماضی هم متصرفی بر کرده و در این بر کرده و در این بر کرده  
چنین متقبل و غیره حال این افعال است جواب افعال تصرفی بر کرده و در این بر کرده که ماضی هم متصرفی بر کرده و در این بر کرده و در این بر کرده  
که متصرفی بر کرده و در این بر کرده سوال افعال تصرفی بر کرده و در این بر کرده که ماضی هم متصرفی بر کرده و در این بر کرده و در این بر کرده  
ماضی حال را که گرفته است و در این بر کرده سوال افعال تصرفی بر کرده و در این بر کرده که ماضی هم متصرفی بر کرده و در این بر کرده و در این بر کرده  
ست لیس نامی متقبل اولاد گرفته و حال او گرفته و در این بر کرده سوال افعال تصرفی بر کرده و در این بر کرده که ماضی هم متصرفی بر کرده و در این بر کرده و در این بر کرده  
حال سوال مصدر و جامه هم جز این نیست حال آنکه از این بر کرده متصرفی بر کرده سوال افعال تصرفی بر کرده و در این بر کرده که ماضی هم متصرفی بر کرده و در این بر کرده و در این بر کرده  
و هر چه بنی علامه مشتقات اسمی بر اسم فاعل اسم مفعول و غیره بقدر لفظ متصرفی بر کرده و در این بر کرده سوال افعال تصرفی بر کرده و در این بر کرده که ماضی هم متصرفی بر کرده و در این بر کرده و در این بر کرده  
و جامه را تفرع نیست سوال متفرع کدام لفظ است جواب صیغه اسم فاعل است از تفرع یعنی بر و  
آمدن از چیزی که ذاتی منتزعی لایب و قول بعضی متفرع بفتح را صیغه اسم مفعول است یعنی بر آورده شده  
انتی اختراع است اما ماضی فعلی را گویند که دلالت کند بر حدث و زمانه گذشته تعلق را را وای میوه  
شود از وجود و حدث و زمانه گذشته سوال که هرگاه که برضایع دخل شود معنی ماضی پیدا

چون لم یضربای نزد آن یکم و در زمانه گذشته پس تعریف ماضی بن مضارع صادق می آید جواب  
 دلالتش بر زمانه گذشته بسبب برضه دخول کلمه است نه باعتبار اصل وضع و مراد از تعلوق بر زمانه گذشته  
 که در تعریف ماضی متبیرت تعلوق وضعی است سوال تعریف ماضی بر یکس و نعم و یس و مثال آنها  
 صادق نمی آید چه زمانه ماضی ازینها مفهوم نیست جواب غالی شدن اینها از زمانه ماضی امر عارضی  
 و در اصل وضع مقتدرن آن بودند سوال اینچنینی فعال اما ماضی چنان سید جواب یراجع ماضی غلط  
 است از ماضی یعنی گذشته ج و درین فعل هم زمانه گذشته ماخوذست پس بنا سبب تحقیق گردید و هرگاه که  
 قاریغ شد مصنف از تعریف فعل ماضی عنان غریبت را به بیان حکم او متوجه ساخت گفت و آخر اولی لازم  
 کلمه فعل ماضی یعنی ای بنا کرده شده باشد بر فتح ای بدخول عوامل مختلفه و عمل متغیر نشود و سوال ثانی  
 کدام لفظ است جواب صیغه هم مفعول و مبالغش منبوی است و او و یا در یک کلمه هم آید و او ال اینها  
 ساکنین او را یا کرده و یا دریا او غام کرده ما قبل آنرا که و او اندیشی شد سوال سنی و اصطلاح کرا  
 سیکونید جواب لفظیکه آخر او بدخول عوامل مختلفه و عمل متغیر نشود و متعرب صد آن چنانچه گفته  
 شد یعنی آن باشد که مانند برقرار هم حرکت آن باشد که گردد بار بار سوال فعل ماضی مبنی چرا  
 جواب اول سبب تحقیق معانی سوزید عرب سوال معانی منو جبهه غراب که ام اند جواب  
 فاعلیه مفعولیه و اضافت جواب هم بنا و فعل اصل است و در اصل حاجت تفسار عنه نیست  
 صحیح بالرضی سوال فعل ماضی مبنی بر حرکت چرا شد یا آنکه اصل در بنا سکون است جواب سبب بی  
 مشابهت با اسم فاعل است مفعول و وقوع اینها صفت نکره چون حرکت بر محل قام چنانچه گفته شد مفعول  
 بر محل قائم سوال مشابهت اسم هر فعل را از اصل بنا خارج کرده جواب هرگاه هم متعرب است اعتبار اگر  
 پس مشابهت با متعرب بنا ماضی الضعیف که و مانند لا اصل بنا خارج شد سوال اصل در بنا سکون است  
 جواب زیرا چه بنا و ضا عرب است و اصل در عرب حرکت است و ضا حرکت سکون پس سکون بنا  
 اصل شد سوال از جمله حرکات فتح را چرا برای فعل ماضی خاص کردند جواب اول در این فتحه اثف احرا  
 فعل باعتبار معنی تمیل است که دلالت میکند بر صفت نسبت به فاعل و نسبت به زمان پس تمیل را خفیف  
 و او شد تا تعامل گردد و جواب دوم فتح جز الف است که الف از دو فتحه پدید می آید و الف همیشه  
 ساکن می باشد پس میان سکون و فتحه سبب گردید سوال فتح چرا گفت بر نصب و یا گفت جواب

ضمه و فتح و کسر اعم است حرکات بنی حرکات معربا و رفع و نصب و جر القاب حرکات معربانه و لهذا این  
مستقبل معرب است و در بیان حکم او گفته و آخر او مرفوع باشد الخ چنانچه می آید قلت مرفوعه و کثرت  
ای کم باشند حروف آن ماضی یا زائده باشند و درین قول تنبیه است بقسیمی فعل ماضی بسوئلائی و رباعی  
سوال صلت حروف و کثرت حروف چیست جواب صلت حروف نه است که کم ازین فعلی آید  
نشاند مگر بعد تعاقیل و حذف چون و و کثرت حروف نشش حرف که زائده نشش حرف صیغه یا فیه باشد  
سوال و نیزه ان و نیزه ون و انشال آن زائده نشش حرف هستند جواب بن باب اعتبار  
زیادتی تشبیه و جمع و غیره نیست و صیغه واحد نکره فاعل ماضی هر قدر حذف که باشد همان اعتبار دارند  
مگر بعضی استثنای است از بناء و فتح یعنی در حال آخر فعل ماضی مفتوح باشد مگر بعضی عرض عوارض کن  
نهی کام فتح نخواهد یافت و فعل او که و اجمع آوردند مناسبت و لام کلمه اضمه دارند و برین قیاس مثله  
و دیگر که تفصیل آنها می آید چون فعل فعل فعل فعل ای که زان یکم در زمان گذشته و هر سه صیغه اول  
ثلاثی مجرد است و صیغه رابعه رباعی مجرد است سوال بر ثلاثی مجرد سه صیغه چه آورده جواب فاعل ثلاثی  
مفتوح میشود زیرا که ابتدا بسکون یا تانیست و فتح اخف حرکات است و کلاس هم مفتوح است چنانچه  
گذشت و عین آن تخرک میشود تا لازمه نیاید التقای ساکنین مثل فعلت ای تحت الاتصال ضمیر باز  
مرفوع بسکون لام و حرکت تنه قسم است فتح کسره ضمیر پس ایاد صیغه تنبیه است این معنی که ثلاثی مجرد  
سه قسم است مفتوح العین بسو العین مضموم العین لیکن مفتوح العین موجود مستقل است و هم موزون آن  
مضموم العین مکتوب العین مستعمل نیست بل موزون آن چون کرم و سمع و تقدیم مفتوح العین مظهر  
خفت است سوال بر رباعی مجرد یک بنا چه مقرر گردید جواب فاعله تخرک خواهد بود و برای تقدیر  
ابتدا بسکون فتح اخف حرکات است و آخر کلمه مفتوح خواهد بود چنانچه گذشته فتح لام اول بر  
آنست که سکونش مستلزم التقای ساکنین است با اتصال ضمیر مرفوع باز و فتح اخف حرکات است  
و سکون عین بر آن که است توالی اربع حرکات در کلمه واحده و هر گاه فاعل گردید صنف از بیان موزون  
خواست که موزون ابیان کند پس گفت بطریق لف و نش مرتب چون ضرب بر وزن فعل مفتوح العین  
آن زان یکم در زمان گذشته سمع بر وزن فعل مکتوب العین می نمایند آن یکم در زمان گذشته کرم بر وزن  
فعل مضموم العین ای بزرگ شدن آن یکم در زمان گذشته بظهر بر وزن فعل ای انگیزت آن یکم مرد

ثلاثی مستند  
ست ثلاثی  
و ضمیر فاعل  
است ضمیر فاعل  
نکره رباعی  
که مستند است  
برای موزون

در زمانه گذشته سوال نزد صوفیان زن چیست جواب بر اینست که لفظ با لفظ دیگر در حد و حصر و در حد و حصر  
و اول آموزون و ثانی را آموزون بنخوانند و آنچه در شرح محقق عصر نوشته که اول آموزون گویند  
و ثانی را آموزون انشی ز لفظ قلم است سوال حروف اصلی و اصطلاح چیست جواب حرفیکه در شرح  
گروهانهای کلمه بشرط عدم مانع شکل قلبی حذف یافت شود و در موازنه بر ۴ بر فاء و عین و لام افتاده است  
و زائد صد آن چون بنظر بر وزن کفیل منون و صاد و را اصلی است و یازده است بنسب سوال  
صوفیان بر امتیاز میان حروف اصلی زائد فاء و عین و لام را چه خاص کرده اند جواب بر اینست که خارج شده است  
شفت و حلق و وسط و هیچ فعلی در سی خالی از یکی از حروف سه گانه نیست و در فعل حروف سه  
مخارج اقع اند که شفتی است و عین از حلق و لام از وسط سوال بر اینست که چرا این اختیار کرده اند  
یا لقف یا لقف یا فاع را چه معنی کرده اند جواب بر اینست که هیچ فعلی خالی از معنی کردن که معنی فعل است  
نیست بخلاف ترتیب دیگر که غلط معنی خاص ارد و بوقاتی محل اند پس این عموم معنی مرجع این ترتیب  
گردید و برای همین ترجیح و دیگر صیغه ها اگر چه جامع حروف هر سه خارج باشند ترک کرده شدند تا در تکلیف  
سوال کلمات عرب بر منع موقوف اند حاجت بقرار و حروف اصلی چیست جواب حروف اصلی الف باء ط  
بسم محال است پس درست قرار دادن حروف اصلی تا امتیاز اصلی و زائد از دست نرود فائده آنکه بر  
فائده و را فائده و آنکه بر این فائده آنرا عین کلمه آنکه بر این فائده آنرا لام کلمه گویند و در بابی آنکه بر این  
اول فائده و را لام اول آنچه بر این فائده و را فائده آنرا لام و هم خوانند سوال بر اینست که چرا لام را  
کرده اند جواب بر اینست که چون بر این فائده آنرا لام و هم خوانند سوال بر اینست که چرا لام را  
لام است پس لام مکرر کرده شد که تقبل فعلی گویند که دالت کند بر حد و بر زمانه آینده و اطلاق و از این  
شود و از و پیدا شدن کاری و در زمانه آینده سوال چندین فعلی است قبل جراحی گویند جواب بر اینست که  
کسب اسم فاعل است از استقبال معنی پیش آمدن گذارنی الصراح و درین فعل هم زمانه آینده و اخذ است  
مناسبت تحقق گردید سوال تعریف قبل بر اصداق می یاب پس فاعل نشد جواب و از حدت اخبار  
حدت است نه انشای آن و در امر انشای حدت است نه اخبار آن سوال تعریف قبل بر اینست که  
حرف شرط باشد صادق می آید چون ان ضربت ضربت جواب دالت همچو ماضی بر زمانه آینده بسبب ضمه  
و دخول حرف شرط است نه بحسب ضمه و در امر اطلاق بر زمانه آینده که در تعریف مستقبل معنیست اطلاق می

و هرگاه فارغ شد مصنف از تصرف فعل مستقبل توجه کرد و سبب بیانش پس گفت آنرا و امی لازم فعل  
 مستقبل مرفوع ای فاعل واده شده باشد و در اختیار لفظ مرفوع ایماست بآنکه فعل مستقبل معرب است  
 ای مختلف میشود باختلاف علول مختلفه و عمل سوال عامل را فاعل مستقبل که اسم است جواب عامل معنوی  
 خالی بودن و از علول خاصه بازمانده این است قول اکثر کوفین و نزد بعضی از بصریین رافع او و وقوع او  
 موقع اسم فاعل است سوال معانی موجب اعراب فاعلیت و مفعولیت و اضافت و فعل مستقبل تقوید  
 پس چه معرب بودنش چیست جواب است تا آنکه اسم فاعل ای عدد حروف و حرکات و سکونات  
 و دخول اسم تاکید بر غیر و چون آن یاد الیه قوم دانید القاعده و وقوع هر صفت که چون حرکت عمل  
 یضرب مرت بر عمل ضارب فاعله القاب حرکت معرب فاعل و نصب جر است رفع را از انجاست فاعل نمایند  
 که لب سیرین وقت تلفظ او مرتفع بلند میشود و نصب نصب است آن گویند که وقت تلفظ او نه و لب جال خود  
 منصبت قائم بپایانند و جزا از آن گویند که وقت تلفظ او لب سیرین میخیزد و القاب حرکات ثانی  
 ضم و فتح و کسرت و ضم را ضم نامیدند بسبب حصول یضرب و لب فتح و فتح سبب فتح و فتح وقت تلفظ او  
 که سبب انکسار لب سیرین وقت تلفظ او و فتح و کسرت و ضم است حرکات معرب بنی را اگر بغایض شتاب  
 از بودن آن خود مستقبل مرفوع یعنی آن فعل مستقبل نه حال مرفوع شود مگر بسببی مثل دخول عامل جارم یا یا سبب  
 نه بجام رفع نخواهد ماند چون لب یضرب لم یضرب و علامه یفتازانی گفته که مضارع بانون ضمیر جمع است  
 بنی است چرا که معرب و نش سبب مشابهت تا آنکه با اسم فاعل میباشند و هرگاه لبون ضمیر جمع است  
 که اتصالش خالی است متصل گردد و یدیر و یدیر بنی فعلیت گردید پس اصل خود که بنا است اجمع خواهد شد و  
 مضارع بانون تاکید لفظیه و خفیفه تیر بنی است بسبب اتصال بان که بمنزله جزء کل گردیده است پس اگر  
 اعراب قبل فنون اصل شود لازم می آید دخول اعراب وسط کلمه و اگر بنون بدل از امر اید اعراب بنی زیر آن  
 حرف است و حروف بسبب ان معانی موجب اعراب بنی است چون یضرب یضرب یضرب یضرب ای خواهد بود آن  
 یک مدوزمانه استقبال از صیغه اول ثلاثی است و صیغه رابع رباعی است سوال ثلاثی را صیغه چرا آورد  
 جواب بر استنبه بر آنکه عین قبل هم کسبو بود و هم مفتوح و هم مضوم لیکن مضوم العین کسبو العین مفتوح  
 نیست بلکه مضوم است و مفتوح العین خود متصل است و حالا بعد بیان موزون بیان نمودن  
 میفرماید ترتیب موزون فاعلی چون یضرب موزون فعل کسبو العین خوانند و آن که موزون خوانند



و فعل مضارع شایسته با اسم فاعل چنانچه گذشت سوال مصنف چاره کلمه گفت چاره صیغه  
 چرا گفت جواب تا دلالت شود و نیز له ملحت بر وضع چه که قید وضع در توفیر کلمه میسر است  
 تشبیه مضارع را غایب هم میگویند از غیبه یعنی باقی ماندن کذا فی الصلح و زانناش هم آتی است  
 یعنی تا وقت کلمه گذشته است بلکه زان مرید کر غائب است ای واحد تشبیه و جمع و شکر زان مر  
 مؤنث غائب است ای واحد و تشبیه و جمع و شکر زان مرید کر حاضر است ای واحد و تشبیه و جمع  
 و شکر زان مرید کر حاضر است ای واحد و تشبیه و جمع سوال لفظ معنی خاص و لالت می کند  
 بر آنکه هر یک از صیغهای مذکور خصوصیت یعنی احوال و احوال آنکه بعضی از این صیغها مشترک اند با بعضی  
 که مشترک است میان واحد و مؤنث غایب و واحد کر حاضر و فعلتا که مشترک است میان تشبیه و کر حاضر  
 و تشبیه مؤنث حاضر جواب لفظ مر و اینجا زان است برای حسن کلام و در ازان هر حکایت نفس شکم  
 است و در ازان و لفظ حکایت نفس اشعار است با نکه این صیغه شکم نفس حکایت میکند خبر  
 میدهد از آنچه در اول است و در اول صیغه حکایت نفس شکم و در اول جمع احد کذا فی الصلح  
 تذکره مؤنث یکسان است و در دوم صیغه حکایت نفس شکم تشبیه و جمع تذکره مؤنث یکسان است  
 این چاره صیغه گردیدند و قیاس نفسی آن بود که هیره صیغه بعد از اقسام فاعل پیش چرا که فاعل  
 یا غائب است یا مخاطب یا مکرر یا مذکر یا مؤنث شمش قسم شدند و هر یک از این شمش یا واحد  
 یا تشبیه یا جمع هیره قسم شدند و هر گاه که اول صیغه حکایت نفس شکم مشترک است میان واحد کر  
 و واحد مؤنث و در دوم صیغه اش مشترک است میان تشبیه و جمع تذکره مؤنث پس این صیغه را بجا  
 شمش صیغه اش تصویب کرد و چون بخواهد شمش صیغه اش و صیغه اش را شکر کرده چاره صیغه گردید  
 پس از هیره بعد از اسقاط چاره چاره باقی اند سوال فعلتا مشترک است میان تشبیه و کر حاضر  
 تشبیه مؤنث حاضر پس صیغه را می پس است که یکبار می و در دوم صیغه قرار میداد و چنانچه صاحب  
 کرده است جواب بر اسهیل فهم ذکر را ذکر کرد و هر یکی از این مضارع بود و گوشت معرفت  
 که آنرا معلوم الفاعل نیز گویند و مجهول که آنرا فعل بالم اسم فاعل نیز نامند سوال معروف چیست  
 و مجهول چیست و چرا این نام نهادند جواب معروف فعلی است که اخذت کرده شود بسو فاعل معلوم  
 چون ضرب یا غشی چون این چون معروف لغت معنی شناخته شده و فاعل این فعل شناسیده

اندازد و معروف نام نهاده و مجهول فعلی است که نسبت آن فاعل مکرر و شوبل مفعول خواهی باشد چون  
 خلق العالم یا مخفی چون مخلوق و هرگاه معنی مجهول بحسب لغت ناوانه شده و فاعل این فعل مجهول باشد  
 پس از مجهول آن میداند و هر یکی از این معروف مجهول برد و گویند است اثبات و نفی سوال اثبات  
 مصدر است بمعنی ثابت کردن و نفی مصدر است بمعنی دور کردن پس فعل را چگونه اثبات و نفی خواهد گفت  
 جواب اینها اثبات بمعنی مثبت است و نفی بمعنی منقوب سوال مثبت چیست و نفی چیست جواب  
 مثبت فعلی است که معنی مصدری آن بهنسوب الیه مقارن و ثابت باشد چون ضربت پدای در دیده  
 فعلی است که معنی مصدر آن بهنسوب الیه مقارن و ثابت نباشد بلکه دور کرده شده باشد نحو حاضرید  
 ای نزدیک بحث اثبات فعل ماضی معروف فعل کرد آن یکم و در زمان گذشته صیغه واحد که  
 غائب بحث اثبات فعل ماضی معروف فعلا کردند آن و مردان گذشته صیغه تثنیه مذکر غائب  
 بحث اثبات فعل ماضی معروف فعلا کردند آن همه مردان زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائب بحث  
 فعلت بنا رسا کن کرد آن یکزن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غائب بحث ای فعلت بنا رسا  
 و زنان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائب بحث ای فعلن با هم ساکن کردند آن همه زنان در  
 زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائب بحث ای فعلت بنا رسا کردی تو یکم و در زمان گذشته صیغه  
 مذکر حاضر بحث ای فعلت بنا رسا کردید شما و مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر حاضر بحث ای فعلت بنا رسا  
 شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر حاضر بحث ای فعلت بنا رسا کردی تو یکزن و زنان گذشته  
 صیغه واحد مؤنث حاضر بحث ای فعلت بنا رسا کردید شما و زنان گذشته صیغه تثنیه مؤنث حاضر بحث ای فعلت بنا رسا  
 نون کردید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث حاضر بحث ای فعلت بنا رسا کردیم و مردان و زنان با همه زنان  
 زمان گذشته صیغه و صدام حکایت نفس شکم مذکر مؤنث بحث ای فعلت بنا رسا کردیم و مردان و زنان با همه زنان  
 و زنان گذشته صیغه تثنیه و جمع حکایت نفس شکم مذکر مؤنث بحث ای سوال بحث ماضی را بر  
 مضارع چه مقدم کرد جواب یکم که زمان ماضی مقدم است بر زمان حال و استقبال سوال  
 را بر حاضر چه مقدم کرد جواب زیرا که غائب بعد و ماضی حاضر موجود و بعد مقدم است بر وجود  
 بحسب مان سوال حاضر اشکال چه مقدم کرد جواب سبب کثرت صیغ حاضر سوال مذکر را بر  
 مؤنث چه مقدم کرد جواب سبب کثرت مذکر که کامل عقل و دین است سوال در فعل الف چرا

زانکه کرده شد جواب الف علامت ثنیه و ضمیر فاعل است سوال الف علامت ثنیه و ضمیر فاعل است  
 کرده شد جواب تا و لالت کند بر چه که ضمیر فاعل است سوال در فعلوا و او چنانکه کرده شد  
 جواب و علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل است سوال و او چنانکه علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل مقرر کرده شد  
 جواب تا و لالت کند بر همه و سوال هم که دام لفظ است موافق قیاس هویت چرا که مفرد است  
 جواب اصل هویت و نسبت به جماع دو و او بنظر تاح و مخج و او و نیم که هر دو مقتضی هستند بجای یک و  
 نیم را آوردند سوال در هر دو که ثنیه است اما چرا شد جواب بهجت مناسبت جمع سوال هم کدام  
 لفظ است جواب مختص به هویت بخلاف او سوال با و نیم نیز دلالت میکنند بر جماع و هویت چرا که الف  
 و او را در ثنیه و جمع خاص کردند برای این لالت جواب زیرا چه اصل در زیادت حروف علت اند  
 سوال در فعلوا لام راضیه چرا و او در جواب بهجت مناسبت و او سوال در مواجرا و نیم ثنیه  
 جواب اینجا هم حرف فاعل و او نیست چرا که اصلش میخواست یا بسبب فتح یا قبل الف بدل کردند  
 و الف با جماع ساکنین حذف شد پس ما قبل او ایست آن مضوم است و بعد اعلال مواانند و بین  
 ضمه تقدیری کفایت کرده شد سوال میا با وجود یافتن قاعده چرا یا الف نکردند جواب اگر  
 میکردند شباهت بود همیشه سوال در ضواضا و قبل ان نیست چرا که اصلش ضیو است پس  
 چرا ضا و بهجت مناسبت او ضمه او در جواب این ضمه ضا و بهجت مناسبت و او نیست بلکه ضیه  
 که بهجت لغز و خروج از کسر سو ضمه یا الفقل کرده بضاد و او بعد سلب کت ضا و یا را بهجت  
 اجتماع ساکنین حذف کردند سوال در فعلوا و امثال آن بعد و او جمع الف چرا نمی بین جواب تا فرق  
 شود میان او جمع و او عطف چون حضور قبل سوال عکس نکردند جواب تقدیر عکس لازم می آمد  
 فصل میان و عطف و عطف سوال بر آفرین و او حرف گیر سو الف را مقرر نکردند جواب  
 اول حرف تخیل نظر الف افتاد چون آنرا گرفتند حاجت حرف گیر نماند جواب و هم لائق زیاده  
 حرف علت اند و ضمیمه ترین اینها الف است پس از و یا و شلش است شد سوال در حاکت اما چرا  
 کرده شد جواب تا لالت کند بر ثانیث فاعل را چه تا ساکن علامت ثنیه است سوال را چه علامت  
 ثنیه قرار دادند جواب ثنیه در پیشین نسبت مذکر و مرتبه و ویم است که بعد از او و خوا علیها السلام  
 پیدا شدند و تا نیز از مخج و ویم است چرا که مخج آن وسط الف است آن مرتبه ثانی است نسبت حلق و غیر





جواب ال است بر این و نمی آید مؤنث مخاطب فاعل فعل است سوال تا اگر چه را و اند جواب  
 اول زیرا چه تا انست که سو است جواب و هم که ه مناسبتان مؤنث است که غلوب و تحت  
 جواب سوم که سو جز یاست و یا علامت مؤنث است و در بی سوال به فعلش فاعل انشد یاز  
 کجا رسید با آنکه انون علامت جمع مؤنث است همچو نون ضمیر بن جواب هرگاه در تثنیه می باشد  
 و جمع هم را اند کرده شد تا موافق تثنیه شود پس اصل کن فعلش شد میم و نون قریب میخ بود که اند  
 میم را نون کرده و نون غام کرده و در سوال در فعلت تا از کجا رسید جواب ضمیر را که از انست و در  
 از حروف ناقابل نیست بهمت التباس با صیغ و دیگر چه اگر الف را از اند میگردند با تثنیه مذکر غائب التباس  
 و اگر نون از اند میگردند با جمع مؤنث مشبه میباش پس را احتیاج کردند زیرا چه در اخوات او چون نشود حد  
 مذکر حاضر و غیره تا از اند کرده شد سوال اگر تا از اند کنند التباس مجزئی نخواهد شد جواب است  
 و صدان حکایت نفس مکر مانع لطول صیغه اش گردید سوال تا از ضمیر را و اند جواب تا ضمیر فاعل  
 و فاعل فروع میشود پس جمع مناسبت حرکت فاعل سوال در فعلنا نون از کجا رسید جواب  
 نون ما خود است از آن که ضمیر فروع حکم مع الفیر است سوال الف چرا از اند کرده شد جواب تا مشبه  
 نشود با فعل سوال عکس از اند کرد جواب تا کثرت لفظ دالت کند بر کثرت معنی زیرا چه معنی فعلنا  
 کثرت دارد از معنی فعلن چه فعلن اطلاقش بر تثنیه نمیشود بخلاف فعلنا که اطلاقش بر تثنیه هم میشود  
 و صیغه مفرد حکم هرگاه مذکر و مؤنث تفریک کرده شد التباس پیدا شد جواب التباس قلیل است و بر  
 رفع این التباس قلیل مشاهده کافی است چرا که حکم اکثر احوال مشاهده میشود و اگر مشاهده نشد امتیاز آید و  
 میتوان شد و مشابهت آید از مذکر یا از مؤنث کثرت اعتبار ندارد و همین وجه صیغه دوم مشکله تثنیه و  
 مذکر و مؤنث یکسان کرده شد سوال بن تقدیر بر مشکلم و صیغه قرار دادن حاجت نبود بلکه صیغه  
 کافی بود و مشاهده غیر التباس لازم نمی آید جواب احد مخالف است تثنیه و جمع را تثنیه و جمع  
 است و اصل مخالف صیغ است اما الکن پس بر او صیغه علامه مقرر کرده شد و بر تثنیه جمع علامه  
 سوال مذکر هم مخالف است مؤنث را و اصل مخالف صیغ نیست اما الکن پس بر او صیغه علامه چه  
 مقرر نکرد و جواب در نکات بعد از انواع علامه محبت نباید است التباس با را اتحاد صیغه  
 بوقوع که فصل در لغت معنی جدا کردن است آید و لفظ تثنیه است بر آنکه این بحث اصحت سابق است

برخی گفته اند  
 بنویسند  
 مؤنث  
 با فاعل  
 حرف تثنیه را







آوردند در آخر جواب اول تا از غنای آن کلم مضارع معلوم شود که مضارع هست اگر در آخر می آید  
یا در وسط پس از ابتدا معلوم میشود که ماضی است و چون علامت مضارع را میدیدند مضارع  
می نوشتند و خصوصیت انتشار لازم می آمد جوابی و هم اگر الف یا تا یا نون را در آخر می آوردند  
بعضی از صیغه های ماضی التباس نمیشد و یا برین سه اصل که در ابتدا گفته علامت مضارع  
ثلاثی مجرد مفتوح میشود و در ابوابیکه ماضی آنها چار حرفی است و چون در حرج و اکرم و قاتل و صرف  
مضموم میشود سوال حرف مضارع را در ثلاثی مجرد مفتوح چرا که در جواب فتح است  
الحركات است و ثلاثی مجرد کثیر الاستعمال است پس فتح مناسب آن شد سوال مضارع یک  
ماضی آن چار حرفی است و علامت مضارع مضموم می آید و جواب اول چار حرفی فرع ثلاثی است  
که وجودش بدون آن متصور نیست ضمیر فرع فتح است پس فرع را به فرع و اون اولى است  
سوال ضمیر فرع فتح چگونه است جواب یرا چه وقت لفظ فتح لب بر حال خود می اندوزد و تلفظ  
ضمایب بر حال خود نمی اندوزد و بقا حال اصل است بنسبت اخیر ضمیر جوابی و هم اگر در کسر می آید  
و بهند التباس و با مضارع ثلاثی مجرد پس ضمیر او ندوخل کردند برین باب هر مضارعی که فاعل  
چار حرفی است در سوال در حرج و قاتل و صرف اگر فتح میداد التباس نمی میشد پس بی  
که درین صیغه فتح میدادند و یکم را بر آن حمل میکردند زیرا چه حمل قلیل بر کثیر نیست از عکس آن  
جواب چون در حمل قلیل بر کثیر التباس لازم می آید اگر چه در صورت واحد همیشه اندک اجتماع  
کثیر قلیل که بنامه از التباس میداد اولى است و در کلیات اهل صرف حمل کثیر بر قلیل واقع شده است  
چنانچه تعد و تعد و تعد را بر تعد حمل میسازند و بعضی لغات در غیر چار باب مذکور هنگامیکه ماضی  
مکسور العین یا کسور الهمزة باشد برای دلالت بر کسره ماضی حروف مضارع را کسر میدهند چون بعلم  
استنصر و بعضی استثنای میسازند جهت نقل کسره بر یا سوال بر اولالت بر کسره ماضی کثیر حروف  
مضارع را چرا اختیار کردند که کسره حرف دیگر جواب اول زیرا چه حروف مضارع را ندانند و صرف  
درز اندک بهتر است جواب دوم تا از اول مر بر کسره ماضی دلالت شود و فاعله اساکن کن در  
ثلاثی مجرد و در باقی مجرد فاعله افعال خود بگذارد سوال در ثلاثی مجرد فاعله اساکن کردند  
جواب تا اجتماع چار حرکت پی در پی لازم نیاید سوال در باقی فاعله اساکن نمی کنند

در حرج و اکرم و قاتل و صرف  
مضموم میشود سوال حرف مضارع را در ثلاثی مجرد مفتوح چرا که در جواب فتح است  
الحركات است و ثلاثی مجرد کثیر الاستعمال است پس فتح مناسب آن شد سوال مضارع یک  
ماضی آن چار حرفی است و علامت مضارع مضموم می آید و جواب اول چار حرفی فرع ثلاثی است

جواب هیچ گاه است آنجا لازم نیاید پس ضرورت سکون آنجا نیست سوال اگر در ثلثا مجرد و غیر  
 را ساکن بیکر و دند و فاعل ابراجال خود میگذاشتند تا هم هیچ قیامت نیست جواب اجتماع چا  
 حرکت پی در پی از دخول حرف مضارع لازم آمد چون سکون امکان نیست بر وجه ابتداء سکون  
 لازم خواهد آمد لهذا فاعل را که قریب است ما خود کرده ساکن کردند و این کلمه ابراجال جمع و کذا  
 ای در ثلثا مجرد و در باقی مجرد و لام کلمه لازم کن ای در هر دو در باقی مجرد و لام اول را که در هر دو  
 باید است که مناسب و ایراد لفظ رافع بجا لفظ ضم که فعل مضارع معرب است و علامت مضارع  
 چار حرف نالاف و تا و یا و نون که مجموعاً لفظ تین باشد سوال این چار حرف را بر آن یاد است چرا  
 گردید جواب این چار حرف از حیثی زیادت حروف علت هستند ای او و یا و الف بسبب کثرت و اینها در  
 کلام عربی هیچ کس از این حروف یا بعضی از حروف که حرکات نهالی نیست پس با خود موجود است و اما  
 پس این کثرت است و اما الف پس چون ابتداء سکون محال بود لهذا او را حرکت اندوز و اما نون پس  
 مناسب است حرف مد و پس آورده شد که این نون مد است و پیش و حرف مد و پس مد است و خلق  
 سوال بر تعمیر مجموع این چار حرف لفظ تین احوال اختیار کرد و مجموعاً دیگر گفت چنانچه یاقانی  
 یاقانی جواب لفظ تین لفظی را که دیگر از آن را حاصل نیست بجا و صیغه جمع ثبوت فاعل  
 پس این لفظ صفت حروف میتواند شد ای انداخته حروف بخلاف مجموعاً دیگر که صفت حروف کلامی  
 واقع نمی تواند شد الف بر اصدان حکایت نفس متکلم در صورتی است لفظ را بر این است  
 لفظ را لفظ بر یکی از این هم و زائد است چنانچه عبارات گذشته و تا بر آهشت کلمه است از آن نکرده  
 راست ای اندیشینه جمع و تکرار از آن بر ثبوت حاضر است ای اندیشینه جمع و تکرار از آن و اندیشینه  
 غائب است و یا بر آهشت کلمه است از آن نکرده است ای اندیشینه جمع و تکرار از آن بر ثبوت حاضر  
 است و نون بر آهشت کلمه حکایت نفس متکلم در صورتی است و گاهی در موضع و در آن حکایت  
 نفس متکلم صیغه ثبوت جمع حکایت نفس متکلم می زند بنظر تعظیم محمول بر این تا غن نقص علیک القیص  
 سوال الف بر اصدان حکایت نفس متکلم را معین کرده شد جواب اول بنسبت کلمه وجود  
 الف در آنکه ضمیر فاعل واحد متکلم است جواب دوم بنسبت متکلم مقدم است که از اشد کلام  
 و الفان بر در فاعل غنی اقصی خلق بر یکی بدین بنسبت تحقق گردید سوال نون بر آهشت جمع حکایت

نفس شکم خرا می‌شود جواب اول مناسبت وجود نون در سخن ضمیر مرفوع تکلم مع الیه است  
 جواب دوم برای موافقت تنبیه و جمع کلمه ماضی سوال تا بر آتش صغیه مخاطب چرا می‌شود  
 جواب این تا در اصل و او بود و او چون از منتهی خارج است زیرا که شفوییت و کلام خبر بر مخاطب  
 تمام می‌شود بدین سبب بر آ صغیه برای مخاطب و خاص کرده شده و چون از مثال اری مثلا و عد  
 صغیه واحد که مخاطب مضارع بنا می‌گذارد و در گذشته و بهنگامیکه بر آن او عطف می‌آورند و بعد  
 می‌شد اجتماع شده او که در هت اندازد و او را بتباین کردند سوال او را بتباین ایدل کردند و دیگر حرف  
 چرا ایدل نکردند جواب اول بسبب ترجیح مرجع و آن مبدل شدن او بتباین مثل اول و بعد جواب دوم  
 و او چون بر مخاطب معین شد و آورش مستکبره گردید پس بحر فنی حروف ضمیر احد مخاطب مرفوع  
 یعنی آفت بدل می‌باید که در برابر مناسبت پس اگر بالف یا نون بدل می‌گذارد و این او مخاطب مضارع  
 می‌آورند مشابه همیشه در و صغیه شکم اندازد اختیار کردند سوال در مثل بتباین یکتا چرا  
 می‌کنند جواب بر اجتماع و حرف از عین احد و عدم امکان و عام زیرا چه ابتدا بسکون ممکن است  
 سوال کدام تا حذف کرده خواهد شد جواب بعضی تا از ثانیه ابرای حذف معین کردند زیرا چه  
 اول علامت مضارع است و علامت مخدوف می‌نشود و پیوسته بر جانب فته و بعضی حذف اول تجزیه  
 سیکت سبب تکثیر تا از ثانیه علامت باب است و حذف آن محل منتهی باب است سوال یا بر آ غائب چرا  
 مقرر شد جواب یا از وسط خارج است و غایب نیز متوسط است ای که او را درست میان تکلم و مخاطب  
 سوال کلمه غائب برای پروردگار متعل نیانند چنانچه میگویند بقول الله تعالی با وجود آنکه او تکلم  
 غائب نیست جواب بسبب نیو بیت آن بحسب نظام هر حواس سوال صغیه مذکر می‌آورند صغیه  
 مؤنث با آنکه او تعالی مذکور است نه مذکر جواب بسبب تفاوت مذکر سوال و واحد مؤنث  
 غائب چرا تا آورده شد جواب زیرا چه در واحد مؤنث غائب ماضی آورده شد پس بدین مناسبت  
 اینجا هم تا آورده شد سوال و واحد مؤنث غائب ماضی تا ساکن است و اینجا چرا ساکن نکردند جواب  
 تا ابتدا بسکون لازم نیاید سوال پس فتح چرا آوردند و ذکر چرا اندازند جواب بر آ گفت  
 دیگر حرف که مضارع اند سوال و جمع مؤنث غائب چرا تا نیانند و در جواب زیرا چه در مؤنث غائب  
 ماضی نیست پس جمع ماضی آورده شد سوال و در نظر این چرا از آورده شد جواب یا علامت

جواب این تا در اصل و او بود و او چون از منتهی خارج است زیرا که شفوییت و کلام خبر بر مخاطب تمام می‌شود بدین سبب بر آ صغیه برای مخاطب و خاص کرده شده و چون از مثال اری مثلا و عد صغیه واحد که مخاطب مضارع بنا می‌گذارد و در گذشته و بهنگامیکه بر آن او عطف می‌آورند و بعد می‌شد اجتماع شده او که در هت اندازد و او را بتباین کردند سوال او را بتباین ایدل کردند و دیگر حرف چرا ایدل نکردند جواب اول بسبب ترجیح مرجع و آن مبدل شدن او بتباین مثل اول و بعد جواب دوم و او چون بر مخاطب معین شد و آورش مستکبره گردید پس بحر فنی حروف ضمیر احد مخاطب مرفوع یعنی آفت بدل می‌باید که در برابر مناسبت پس اگر بالف یا نون بدل می‌گذارد و این او مخاطب مضارع می‌آورند مشابه همیشه در و صغیه شکم اندازد اختیار کردند سوال در مثل بتباین یکتا چرا می‌کنند جواب بر اجتماع و حرف از عین احد و عدم امکان و عام زیرا چه ابتدا بسکون ممکن است سوال کدام تا حذف کرده خواهد شد جواب بعضی تا از ثانیه ابرای حذف معین کردند زیرا چه اول علامت مضارع است و علامت مخدوف می‌نشود و پیوسته بر جانب فته و بعضی حذف اول تجزیه سیکت سبب تکثیر تا از ثانیه علامت باب است و حذف آن محل منتهی باب است سوال یا بر آ غائب چرا مقرر شد جواب یا از وسط خارج است و غایب نیز متوسط است ای که او را درست میان تکلم و مخاطب سوال کلمه غائب برای پروردگار متعل نیانند چنانچه میگویند بقول الله تعالی با وجود آنکه او تکلم غائب نیست جواب بسبب نیو بیت آن بحسب نظام هر حواس سوال صغیه مذکر می‌آورند صغیه مؤنث با آنکه او تعالی مذکور است نه مذکر جواب بسبب تفاوت مذکر سوال و واحد مؤنث غائب چرا تا آورده شد جواب زیرا چه در واحد مؤنث غائب ماضی آورده شد پس بدین مناسبت اینجا هم تا آورده شد سوال و واحد مؤنث غائب ماضی تا ساکن است و اینجا چرا ساکن نکردند جواب تا ابتدا بسکون لازم نیاید سوال پس فتح چرا آوردند و ذکر چرا اندازند جواب بر آ گفت دیگر حرف که مضارع اند سوال و جمع مؤنث غائب چرا تا نیانند و در جواب زیرا چه در مؤنث غائب ماضی نیست پس جمع ماضی آورده شد سوال و در نظر این چرا از آورده شد جواب یا علامت

خطاب یونث است و فاعل است و ترزوخش نزد عامه یا ضعیف علی است چنانچه او و قیاسی و ضعیف  
قول اخفش کرده اند که اگر یا علامت خطاب باشد اجتماع دو علامت لازم می آید زیرا که تا اول کلمه  
علامت خطاب است این کرده است اگر گفته شود که در نصیحت تا علامت نخواهد بود خواهی گفت  
که این التزام بلازم است مسوأل علی علامت خطاب یونث یا بر امقوشد جواب بسبب کلمه  
در غمی یا علامت تا نیست حاضر است مسوأل از حروف انت چرا حروفی را زاید نکرده جواب اگر  
الف می آوردند نصربان میشد و التباس نشیند لازم می آید و اگر نون می آوردند و نون جمع میشدند  
و اگر تایی آوردند و تاء را در کلمه واحد جمع میشدند و این سبب است مسوأل چرا این ضعیف را در نصربان  
ظاهر کردند و سبب نکرده جواب تا فرق شود و التباس لازم نیاید بیان او میان جمعش یعنی  
نصربان مسوأل در واحد یونث حاضر اگر این ضعیف را سبب نکرده و قبل نون حرکت میدادند  
التباس لازم نمی آید جواب نصیحت التباس بنون تقید در صورتی لازم می آید مسوأل تحصیل  
فرق میان واحد یونث حاضر و جمع و در حال استثنای ضعیف چرا بحرف نون نکرده جواب نصیحت  
التباس جمع اندک را حاضر میشد و در وقت محل نون اعرابی را در آرسوأل نون اعرابی را در وقت محل  
چرا آورده جواب بسبب غایت اتصال بنما چون او و یا الف آخر فعل بنکره وسط کلمه شد و فعل مضارع  
محرک پس اگر اعراب قبل ضمایر می آوردند گویا در وسط می افتاد و باعتبار ظاهر و اگر بنما در محل  
میگردد و در حقیقت بر کلمه دیگر دخول اعراب می شد لهذا بدل اعراب نون را آوردند و بهر جهت  
ثبت کرده نون اعرابی گویند مسوأل نون اعراب را باید لیه اعراب نفع خاص کرده و جواب این است  
نون مناسب است و او از دو ضعیف می آید می شود و اعراب مضارع هم رفع است چنانچه که نون  
اعرابی در آن یکسو باشد و در جمع یکی جمع نکره غائب و دوم جمع نکره حاضر و یکی واحد یونث حاضر  
سبب غایت نون اعرابی مفتوح باشد مسوأل چرا در چارچین این نون یکسو است و در سبب جاد دیگر مفتوح  
جواب در جمع نکره غائب جمع نکره حاضر باقی نون و او است و در واحد یونث حاضر باقی نون  
یاست و او و یا بر و قبل اند پس اگر درین سبب جان نون را که بر یا ضمه سید او نقل اند میشد لهذا  
فتحه که اخف الحركات است با و داده شد تا تعادل بمسؤول انجامد و در چارچین چون باقی نون یونث است  
پس نون تحمل اعراب است و قاعده الساکن فی الحرك حرکت الکریم حرج کسره گردید لهذا کسره دادند و نیز

خطاب یونث است و فاعل است و ترزوخش نزد عامه یا ضعیف علی است چنانچه او و قیاسی و ضعیف  
قول اخفش کرده اند که اگر یا علامت خطاب باشد اجتماع دو علامت لازم می آید زیرا که تا اول کلمه  
علامت خطاب است این کرده است اگر گفته شود که در نصیحت تا علامت نخواهد بود خواهی گفت  
که این التزام بلازم است مسوأل علی علامت خطاب یونث یا بر امقوشد جواب بسبب کلمه  
در غمی یا علامت تا نیست حاضر است مسوأل از حروف انت چرا حروفی را زاید نکرده جواب اگر  
الف می آوردند نصربان میشد و التباس نشیند لازم می آید و اگر نون می آوردند و نون جمع میشدند  
و اگر تایی آوردند و تاء را در کلمه واحد جمع میشدند و این سبب است مسوأل چرا این ضعیف را در نصربان  
ظاهر کردند و سبب نکرده جواب تا فرق شود و التباس لازم نیاید بیان او میان جمعش یعنی  
نصربان مسوأل در واحد یونث حاضر اگر این ضعیف را سبب نکرده و قبل نون حرکت میدادند  
التباس لازم نمی آید جواب نصیحت التباس بنون تقید در صورتی لازم می آید مسوأل تحصیل  
فرق میان واحد یونث حاضر و جمع و در حال استثنای ضعیف چرا بحرف نون نکرده جواب نصیحت  
التباس جمع اندک را حاضر میشد و در وقت محل نون اعرابی را در آرسوأل نون اعرابی را در وقت محل  
چرا آورده جواب بسبب غایت اتصال بنما چون او و یا الف آخر فعل بنکره وسط کلمه شد و فعل مضارع  
محرک پس اگر اعراب قبل ضمایر می آوردند گویا در وسط می افتاد و باعتبار ظاهر و اگر بنما در محل  
میگردد و در حقیقت بر کلمه دیگر دخول اعراب می شد لهذا بدل اعراب نون را آوردند و بهر جهت  
ثبت کرده نون اعرابی گویند مسوأل نون اعراب را باید لیه اعراب نفع خاص کرده و جواب این است  
نون مناسب است و او از دو ضعیف می آید می شود و اعراب مضارع هم رفع است چنانچه که نون  
اعرابی در آن یکسو باشد و در جمع یکی جمع نکره غائب و دوم جمع نکره حاضر و یکی واحد یونث حاضر  
سبب غایت نون اعرابی مفتوح باشد مسوأل چرا در چارچین این نون یکسو است و در سبب جاد دیگر مفتوح  
جواب در جمع نکره غائب جمع نکره حاضر باقی نون و او است و در واحد یونث حاضر باقی نون  
یاست و او و یا بر و قبل اند پس اگر درین سبب جان نون را که بر یا ضمه سید او نقل اند میشد لهذا  
فتحه که اخف الحركات است با و داده شد تا تعادل بمسؤول انجامد و در چارچین چون باقی نون یونث است  
پس نون تحمل اعراب است و قاعده الساکن فی الحرك حرکت الکریم حرج کسره گردید لهذا کسره دادند و نیز

که متوسط است میان ضربه و تثنیه نیز متوسط است میان احد جمع و لیکن این متوسط متوسط  
 اولی است و نیز سبب است تثنیه هم چون جلان سوال نون اعرابی را با آخر مستقبل جلان  
 جواب نون اعرابی بدل اعراب است و محل اعراب خبر کلیه است سوال محل اعراب خبر کلیه  
 شد جواب پیراچه اعراب است بصفت کلمه فی علیه یا مفعولیه مثلا و صفت راز تبه بعدیت  
 است از موصوف لهذا اعراب بر آخر کلمه آورده شد سوال هرگاه نون اعرابی بدل اعراب وقع  
 پس و یفعولون یفعلون با وجود رفع نون اعرابی را چه آوردند جواب این رفع و احدیت است بلکه  
 ضمه الیه است که سبب تبا سبب او داده اند بحث اثبات فعل مضارع معروف یفعلون  
 و خواهد کرد آن کیم و در زمان حال و استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع معروف  
 یفعلان میکنند و خواهند کرد آن و در زمان حال و استقبال صیغه تثنیه مذکر غائب بحث اثبات  
 یفعلون میکنند و خواهند کرد آن همه مردان و در زمان حال و استقبال صیغه مذکر غائب بحث اثبات  
 یفعلون میکنند و خواهند کرد آن یک تن و در زمان حال و استقبال صیغه واحد مؤنث غائب بحث اثبات  
 یفعلان میکنند و خواهند کرد آن و در زمان حال و استقبال صیغه تثنیه مؤنث غائب بحث  
 اثبات یفعلون میکنند و خواهند کرد آن همه زنان و در زمان حال و استقبال صیغه جمع مؤنث غائب  
 بحث اثبات یفعلون میکنند و خواهند کرد تو یکم و در زمان حال و استقبال صیغه واحد مذکر حاضر بحث اثبات  
 یفعلان میکنند و خواهند کرد و شما دو و در زمان حال و استقبال صیغه تثنیه مذکر حاضر بحث  
 اثبات یفعلون میکنند و خواهند کرد شما همه مردان و در زمان حال و استقبال صیغه جمع مذکر حاضر بحث  
 اثبات یفعلین میکنند و خواهند کرد و تو یک زن و در زمان حال و استقبال صیغه واحد مؤنث حاضر بحث  
 یفعلان میکنند و خواهند کرد و شما دو زن و در زمان حال و استقبال صیغه تثنیه مؤنث حاضر بحث  
 یفعلن میکنند و خواهند کرد شما همه زنان و در زمان حال و استقبال صیغه جمع مؤنث حاضر بحث  
 خواهند کرد و یک زن و در زمان حال و استقبال صیغه واحد یک نفر و مؤنث حاضر بحث اثبات یفعل میکنند  
 و خواهند کرد و در زمان همه مردان و در زمان حال و استقبال صیغه تثنیه جمع یک نفر و مؤنث حاضر بحث  
 و مؤنث حاضر بحث فصل اینهمه گفته شد بحث اثبات فعل مضارع معروف و چون ای که فعل مضارع  
 بنا کنی از فعل مضارع معروف علامت مضارع را ندی و ای که ضمه باشد یا فتح باشد برای همه و یا کسر



میشود و نحو فیصل به الا الفاسقین پس در تخصیص کرای نفی چیست جواب کثرت استعمال کرای  
 نفی بر فعل مضارع نسبت ای نفی بحث نفی فعل مضارع معروف لا یفعل نسکند و  
 نخواهد کرد آن یکم و در زبان حال و استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع معروف  
 لا یفعلان لا یفعلون لا یفعل لا یفعلان لا یفعلن لا یفعلون لا یفعلن  
 لا یفعلان لا یفعلن لا یفعل معانی این صیغ بر تدریج نفی خواهند ماند بحث نفی فعل  
 مضارع مجهول لا یفعل کرده نمیشود و کرده نخواهد شد آن یکم و در زبان حال و استقبال صیغه  
 واحد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع مجهول لا یفعلان لا یفعلون لا یفعلن لا یفعلون لا یفعلن  
 لا یفعلان لا یفعلون لا یفعلن لا یفعل معانی این صیغ بر تدریج سابق  
 اند فیصل انهم که گفته شد بحث نفی فعل مضارع معروف و مجهول بود چون خواهی که فعل مضارع  
 منفی به نفی بنی برین اول فعل مضارع معروف باشد یا مجهول آنرا سوال بحث نفی بنی  
 چرا از بحث نفی بلا در ذکر میگذرد جواب زیرا که کرای نفی تغییری در لفظ مضارع نمی برد و بنی غیر  
 میسازد و آنچه تغییری ندهد و بحال خود باقی دارد اشراف است و اشراف لائن تقدیم است سوال  
 کایه بنی اصل خود است یا انحرافی یا فیهست جواب نزد سیمویر بر اصل خود است و حرفی است قبل بنی  
 بنی نصیر بنی اصح گفته و نزد فراموشش است الف را بنون بدل کردند و نفی گفته که هیچ بدل  
 نیست بر قول فراموشش لائن بود و منکر بکثرت استعمال بنی تخفیف ساکت لائن گردید  
 الف را با اجتماع ساکنین حذف کردند و در کرده شده است قول خلیل بدین وجه که تقدیم بخیر آن  
 باشد بر آن جائز نیست چرا گفته نمیشود و زیرا آن تضرب تقدیم بخیر و جزیل باشد برین و نیست  
 چنانچه سیمویر از عرب نقل کرده هم از ضرب بر چگونه اصل لائن انی شد و خلیل را میسر که بجواب  
 بر از بدین نظر که کلام مقتضای خود بسبب ترکیب تغییری می پذیرد پس هائز است که آن  
 حکمی داشته باشد و هر گاه ترکیب آن و تجدید وضع مکشش تغییر پذیرفته باشد و بعضی نوشته اند  
 که اصل لائن است و آخرون تخفیف برایش تاکید نفی آورده و با اجتماع ساکنین الف را قائلین  
 باقی ماند سوال لائن اول مضارع چرامی زند یا آخر چرامی زند جواب است وقت اجتماع کلام  
 سامع آگاه شود که این نفی بنی است سوال مصنف رحمه الله در اول فعل مضارع گفتند

در این صیغ  
 بنی بر تدریج  
 نفی خواهند ماند  
 بحث نفی فعل  
 مضارع مجهول  
 لا یفعل کرده  
 نمیشود و کرده  
 نخواهد شد آن  
 یکم و در زبان  
 حال و استقبال  
 صیغه واحد مذکر  
 غائب بحث نفی  
 فعل مضارع  
 مجهول لا یفعلان  
 لا یفعلون لا یفعلن  
 لا یفعلون لا یفعلن

در اول و چرا گفت با وجود آنکه مختصر بود جواب اگر اینجا در اول و کیفیت تو هم میشد که ضمیر و راجع  
 است بسو لنفی فعل مضارع پس لازم می آید که لن را در اول نفی فعل مضارع در آرند و حال آنکه  
 در واقع چنان نیست لهذا برای تصریح و رفع توهم در اول فعل مضارع گفت و این نفی را نفی  
 تاکید بلس گویند و لن در فعل مستقبل در پنج محل نصب کند سوال لن چون فعل مستقبل از نصب  
 جواب لن افتخ همنه و در حرف ناصبه فعل مستقبل اصل است و لن مشابه است و در حرف حرکت  
 و سکون و معنی استقبال پس مشابهت آن لن نیز نصب کند سوال لن افتخ همنه و در حرف ناصبه فعل مستقبل  
 کند جواب پیرا چه مشابهت با آن که مشابهت با ناصبه هم است در لفظ چنانچه ظاهر است و در معنی  
 پیرا چه در اول و ثانویله مقصد میشود و آن پنج محل نصب است و احذ که غائبه احد مؤنث باشد  
 و احذ که حاضر و دو صیغه کمايت نفس تکلم ای حدان حکمايت نفس تکلم و متشبهه و جمع حکمايت نفس تکلم  
 و در نسبت محل لن اعرابی را ای نونی را که بدل اعراب فعل است سابقه گردانای لن بسوال لن  
 نون اعرابی را چه اساقط کند جواب پیرا چه نون اعرابی بدل فعل است و هرگاه که لن فعل را اساقط  
 کرده نصب میسازد نون اعرابی را که بدل آن است هم سابقه خواهد کرد و چهار متشبهه ای متشبهه مذکر غایب  
 و متشبهه مؤنث غائب متشبهه مذکر حاضر و دو صیغه کمايت نفس تکلم ای حدان حکمايت نفس تکلم و جمع حکمايت نفس تکلم  
 و احذ مؤنث حاضر و دو صیغه کمايت نفس تکلم ای حدان حکمايت نفس تکلم و جمع حکمايت نفس تکلم  
 تاخر این هر دو صیغه نه رفع است که در اساقط نموده نصب پیدا سازد و نون اعرابی است که  
 بعمل لن میفتد بلکه آخر این هر دو صیغه نون ضمیر جمع است و لن مضارع را بمنشی تقبل منفی گویند  
 نیز و بعضی لن موضوع است برای تاکید نفی مستقبل بر ای مطلق نفی مستقبل و نزد بعضی برای  
 تأیید نفی مستقبل است بدلیل قول و تعالی ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار فلن نقبل من اهلهم  
 ملاء الارض هبای هرگز و گاهی قبول نموده خواهد شد از برای کفار زیرا که به پری زمین بدو خواهد  
 گفت که تا بهیدم قبول در مذکور از جای دیگر استفاد باشد ازین آیت و اگر لن بر تأیید نفی  
 مستقبل پس تخصیص الیوم در قول و تعالی فلن کلم الیوم سیادت نخواهد شد فاعل و بعضی  
 بر آن اند که لن موضوع است برای تاکید مستقبل گاهی و تاکید متعلق است و گاهی تأیید بحث نفی  
 تاکید بلس و فعل مستقبل معروف لن فعل برگز خواهد کرد و آن کیم و در زمانه استقبال

باید نصب  
 صحت است

صیغه واحد که غائب بحث نفی تاکید بلین در فعل مستقبل معروف لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا  
لن یفعل لن یفعل لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل  
از ما تقدم ظاهر اند بحث نفی تاکید بلین در فعل مستقبل مجهول لن یفعل هرگز که نخواهد  
آن یکم و در زبان استقبال صیغه واحد که غائب بحث نفی تاکید بلین در فعل مستقبل مجهول  
لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا لن یفعلوا  
لن یفعل لن یفعل و معانی این صیغ را حاجت بیان نیست فصل اینم که گفته شد بحث نفی تاکید بلین  
در فعل مستقبل معروف و مجهول بود چون خواهی که مضارع یعنی یفعلی یفعلون یفعلن یفعلن یفعلن  
فعل مضارع در این نفی جید بگویند سوال مصنف بحث لن یفعل لم یفعل لم یفعل لم یفعل لم یفعل لم یفعل  
فعل مضارع را از حرکت باز نداشته بخلاف لم که از حرکت باز داشت و آخر اجزم کرد و نیز  
لن تغییر زمانه نکرد و لم زمانه را تغییر ساخت پس شرفیه هر است سوال لم در اول مضارع  
چرا آورده شد جواب تا سامع بر وقت بدو کلمه بفهمد که این نفی جید بستم سوال تخصیص دخول  
لم یفعل چراست جواب یرا چه عمل لم تبدیل مانه استقبال است بزمانه ماضی و زمانه بخود فعل  
یافته نمیشود سوال کلمه لم فعل ماضی چرا دخل نمیشود جواب یرا چه عمل او که تبدیل زمانه  
استقبال است بزمانه ماضی نه گام دخول لم بر ماضی تحقق نمیشود سوال مصنف در اول  
فعل مضارع گفت در اول و چرا گفت جواب اگر مصنف در اول است گفت تو هم میشد که  
ضمیر و راجع است بسو نفی تاکید بلین حالا که لم بر نفی تاکید بلین داخل نمیشود لهذا امضا  
مصنف علیه الرحمة بیان کرده سوال این نفی جید بستم چرا ناسیدند جواب جید نفی اول  
و سکون دم معنی نیست انکار کردن است کذا فی الصراح و چون ماضی تحقق الوقوع  
پس نمیشد گویا دانسته انکار کردن است و اما جید بالضم و یفتحین پس معنی قلت خیر است  
نه معنی انکار کذا فی القاموس و مثالی لاری آنچه شارح صرف میرزا علی برجندی یفتحین  
قل کرده مخالف اکثر کتب معتبره لغت است اما صاحب منتخب می نویسد جید بالفتح و یفتح  
یفتحین و جود بالضم انکار کردن است بطلان نفی و لم در فعل مضارع در پنج محل جزم کند راجع  
و ضوع است برای جزم اگر در آخر او ای فعل مضارع حرف علت نباشد و آن پنج محل

نفی جید  
انکار جید

و احد که غائب اجزای ثبوت غائبی احد که حاضر و صان حکایت نفس که شنیده و جمع حکایت نفس  
و گاه بضورت شعر کلمه جزم نمی کند و حذف مجزوم بعد از هم بضورت و درست است و فصل بیان  
لم و مجزوم وارد شده است للضرورة و هذا کلمه مما قال الرضی و اگر در آخر فعل مضارع حرف علت  
بابت ساقط گرداند ای لم حرف علت را زیرا چه حرکت فتح قبل دخول لم از جهت اشتغال محذوف  
شده بود پس بعد دخول لم اگر سقوط حرف علت نشود محل لم مفقوم گردد و نیز حرف علت سبب  
حرکت است که از مد و شباع حرکات حروف علت پیدا میشود و چون حرکت از محل لم ساقط شد  
حرف علت نیز ساقط خواهد شد چون لم بدیع از باب ضرب یضرب می نینداخت آن یکم و اصلش می یضرب  
و او ضمه بر و یضرب و افشانه ساکن کردند بدو بسکون و او شد چون لم در اول او در آمد بجای است  
جزم و او افتاد لم بدیع شد و لم یریم از باب ضرب یضرب می نینداخت آن یکم و اصلش می یضرب  
ضمه بر یا دشوار و افشانه ساکن کردند بدو بسکون یا شد چون لم در اول او در آمد علامت جزمی  
سقوط حرف علت شد لم یریم گردید و لم تخش از باب سمع یسمع ای نه ترسید آن یکم و اصلش تخش  
بضم یابو چون یا متحرک ما قبل المفتوح است یا الف کبود و تخشی بالف شد و لم در اول چون  
در آمد الف را ساقط گردانید لم تخش گردانید بدانکه بعد سقوط حرف علت عین کمال بحال خوانند  
و این اکثر است و گاهی عین کلمه را آخر کلمه اعتبار کرده سکونش تجویز میسازد چون بقی که هرگاه  
کلمه بر آن آید یا از حذف کرده قاف را ساکن نکرده لم بقی بسکون قاف میگویند و حرف علت  
سبب و او الف یا سوال این سه حرف را حرف علت چنان میدهند جوابی را چنان حروف  
قبول غلال میکنند از حذف و ابدال اسکان پس تغییر را همی است و نیز حرف همی علیل که تغییر میز  
دارد و نیز علت بالکسر یعنی بجای نیست کذا فی الصراح و وقت بیامی مجموعه این سه حرف و ای و او  
از زبان مرئیس بین می دید شاعری گوید شعر حروف علت که در مد و اوائف و یای ابجد که در او  
گوید و ای و او که مجموعه و ای باشد سوال مجموعه این سه حرف سوالی دیگر هم متصه بود چون  
او و یا پس جزم است و اگر خاص نمود جواب تا اشاره باشد به تسمیه که کلمه ای از زبان بیرون  
بیرون می آید مجموعه و دیگر تسمیه حرف علت ساکن الین گویند و اگر یا وجود سکون آن حرکت  
ما قبل مفتوح او باشد آن حرف مد گویند بسبب که او از حرکت چه الف از مد فتح و او از مد ضم یا



طلب اینها مناسب است تا کید آن مستقبلی که خبر محض باشد داخل نشود و نون تا کید دیگر بعد از شش  
 لام تا کید باول آن داین است نه در جهت حقین و نیز و بعضی درین مستقبل هم دخول نون تا کید این  
 لام تا کید درست است سوال مصنف در اول مستقبل گفت در اول مضارع چرا نگفت  
 جواب بر اینست یعنی که هنگام دخول لام تا کید و نون تا کید مضارع معنی استقبال گرفته میشود  
 سوال لام تا کید را باول فعل مستقبل و نون تا کید را با آخر آن چرا خاص کرده جواب این را چه  
 لازم است تا کید سوم شمر می آید و نون نمی آید دیگر برای تا کید فعل اسم مقدم و قوی است پس حرف  
 تا کید آن مناسب است که اول و مقدم باشد فعل متاخر و ضعیف است پس تا کید آن مناسب  
 باشد که متاخر باشد برای فرق کردن میان تا کید سوم و تا کید فعل متاخر اگر نون تا کید را با اول  
 ابتدا بسکون لازم خواهد آمد و آن متمنع است و نیز نون تا کید مشابه نون نویین است محل او آخر کلام  
 و نون تا کید و نون است یکی نون تقلید و هم نون خفیفه هر دو نون را فاده یعنی تا کید مستقبل برابر اند  
 مگر اکثر کوفیان نون تقلید را اصل و نون خفیفه را فرع آن می پذیرند و بصیران هر یکی را اصل می دانند  
 و نیز و بعضی در نون تقلید تا کید اند است بنسبت نون خفیفه نون تقلید نون مشدد را گویند نون  
 خفیفه نون ساکن را سوال نون باشد و تقلید را گویند چرا جواب این را چه میشود و باعتبار آنکه در حرف  
 در و یکجا هم می بیند تعلیمی ارد سوال نون ساکن اخفیفه چرا گویند جواب این را چه ساکن و اخفیف  
 میباشد از دو جهت سوال نون تقلید حرف است و اصل در حرف نباست و اصل در بنا سکون  
 است پس نون تقلید چه است حرک شد جواب این که حرکت نمیدارد اجتماع ساکنین آد و نون علی غیره  
 لازم می آید و این متمنع است سوال از جمله حرکات فتحه را چه خاص کرده جواب این را چه فتحه  
 حرکات است و نون تقلید در چارده کلمه را کید بسبب نون نالغی و نون خفیفه در شست کلمه را کید زیرا که  
 در شش باقی مانعی است چنانچه واضح خواهد شد و آن شست کلمه نیست و احد مذکر غائب جمع مذکر غائب  
 و احد مؤنث غائب و احد مذکر حاضر جمع مذکر حاضر و احد مؤنث حاضر و حد آن حکایت نفس تکلم  
 شش جمع حکایت نفس تکلم و باقی نون تقلید در پنج محل مفتوح باشد و در دو محل مضموم و در یک محل کسره  
 و در شش محل ساکن می بیند آن پنج محل این است و احد مذکر غائب و احد مؤنث غائب و احد مذکر حاضر  
 و در صیغه حکایت نفس تکلم ای و در آن حکایت نفس تکلم شش و در جمع حکایت نفس تکلم سوال

جمله  
 در بعضی

ما قبل نون ثقیله را درین پنج محل ساکن چرا نگردد جواب است  
سوال پنجم حرکت فتحه را در جواب فتحه غنیف است و نون ثقیله ثقیل است  
که ما قبلش افتخه و نه تا ثقل بر ثقل لازم نیاید و شایع محقق جواب و م آورده بقول خود و غیر  
نون ثقیله مثل لام بر معنی تا کبیر دلاله سیدار و لهذا مثل لام تا کبیر مفتوح نمودند استی مخفی مباد  
که این جواب سوال مطابقت ندارد زیرا چه سائل از وجه فتحه ما قبل نون ثقیله در پنج محل  
میکنند و جیبی به مفتوح شدن خود نون ثقیله بیان ساخته فاقم و در جمع موقوف غائب جمع  
موقوف حاضر میان نون جمع و نون ثقیله الف فاصل ای فصل کننده میان نون و نون در آید  
سوال حاجت الف آوردن چیست جواب اجتماع شدن نون زائد لازم نیاید یکی نون جمع  
و دوم نون ثقیله که بمنزله دو نون است زیرا چه اجتماع شده نون اندک کرده است سوال الف را اگر  
فصل چرا خاص گردند جواب بنظر نفی آن سوال حاجت آوردن فاصل بین دو نون جمع را اگر  
حذف میگردند اجتماع شده نون لازم نمی آید جواب اول نون جمع علامت تانیث و ضمیر اول  
است اگر آنرا حذف میگردند معلوم نمیشد که فاعلش مذکر است یا مؤنث پس فاعل مجهول میماند  
جواب و هم اجتماع ساکنین لازم نمی آید میان لام که ما قبل نون است و نون اول از نون ثقیله  
سوال لام را حرکت میدادند تا اجتماع ساکنین لازم نمی آید جواب که ثقیل است و نون ثقیله  
ثقیل است و اگر فتحه میدادند پس جمیع مؤنث غایب واحد مذکر غائب و جمع مؤنث حاضر با واحد  
مذکر حاضر مشتبه میشود و اگر ضمیه میدادند پس جمیع مؤنث غایب یا جمع مذکر غائب جمیع مؤنث حاضر  
با جمع مذکر حاضر مشتبه میشود سوال اگر الف فاصل نمی آوردند یکی را از نون ثقیله حذف میگردند  
اجتماع شده نون لازم نمی آید چرا که یکی را از نون ثقیله حذف سازند نون جمع در نون دوم از  
ثقیله در ضم شود پس الف فاعل لازم آید معلوم نشود که مذکر است یا مؤنث یا اجتماع ساکنین یا  
لام و نون اول و غم لازم خواهد آمد و این مثنی است یا جمع یا تقریر بعضی از شرایع و شایع محقق آید  
آورده که ازین کلام معلوم میشود که هر دو قیامت لازم نمی آید و حال آنکه هر دو قیامت لازم نمی آید  
پس معلوم نیست که چه مطلب نمیدانند یا میگویند و بالذات توفیق که اگر تدرید را برانته اکتفا  
حمل کنند هیچ ایرادی لازم نیاید پس ضرورت چیست که برانته اجمع حمل کرده و ایراد نمایند

ما قبل نون ثقیله را درین پنج محل ساکن چرا نگردد جواب است  
سوال پنجم حرکت فتحه را در جواب فتحه غنیف است و نون ثقیله ثقیل است  
که ما قبلش افتخه و نه تا ثقل بر ثقل لازم نیاید و شایع محقق جواب و م آورده بقول خود و غیر  
نون ثقیله مثل لام بر معنی تا کبیر دلاله سیدار و لهذا مثل لام تا کبیر مفتوح نمودند استی مخفی مباد  
که این جواب سوال مطابقت ندارد زیرا چه سائل از وجه فتحه ما قبل نون ثقیله در پنج محل  
میکنند و جیبی به مفتوح شدن خود نون ثقیله بیان ساخته فاقم و در جمع موقوف غائب جمع  
موقوف حاضر میان نون جمع و نون ثقیله الف فاصل ای فصل کننده میان نون و نون در آید  
سوال حاجت الف آوردن چیست جواب اجتماع شدن نون زائد لازم نیاید یکی نون جمع  
و دوم نون ثقیله که بمنزله دو نون است زیرا چه اجتماع شده نون اندک کرده است سوال الف را اگر  
فصل چرا خاص گردند جواب بنظر نفی آن سوال حاجت آوردن فاصل بین دو نون جمع را اگر  
حذف میگردند اجتماع شده نون لازم نمی آید جواب اول نون جمع علامت تانیث و ضمیر اول  
است اگر آنرا حذف میگردند معلوم نمیشد که فاعلش مذکر است یا مؤنث پس فاعل مجهول میماند  
جواب و هم اجتماع ساکنین لازم نمی آید میان لام که ما قبل نون است و نون اول از نون ثقیله  
سوال لام را حرکت میدادند تا اجتماع ساکنین لازم نمی آید جواب که ثقیل است و نون ثقیله  
ثقیل است و اگر فتحه میدادند پس جمیع مؤنث غایب واحد مذکر غائب و جمع مؤنث حاضر با واحد  
مذکر حاضر مشتبه میشود و اگر ضمیه میدادند پس جمیع مؤنث غایب یا جمع مذکر غائب جمیع مؤنث حاضر  
با جمع مذکر حاضر مشتبه میشود سوال اگر الف فاصل نمی آوردند یکی را از نون ثقیله حذف میگردند  
اجتماع شده نون لازم نمی آید چرا که یکی را از نون ثقیله حذف سازند نون جمع در نون دوم از  
ثقیله در ضم شود پس الف فاعل لازم آید معلوم نشود که مذکر است یا مؤنث یا اجتماع ساکنین یا  
لام و نون اول و غم لازم خواهد آمد و این مثنی است یا جمع یا تقریر بعضی از شرایع و شایع محقق آید  
آورده که ازین کلام معلوم میشود که هر دو قیامت لازم نمی آید و حال آنکه هر دو قیامت لازم نمی آید  
پس معلوم نیست که چه مطلب نمیدانند یا میگویند و بالذات توفیق که اگر تدرید را برانته اکتفا  
حمل کنند هیچ ایرادی لازم نیاید پس ضرورت چیست که برانته اجمع حمل کرده و ایراد نمایند

و مستثنی اجتماع شده نون شده است جواب چون نون وقایه معنی ندارد و لهذا از اعتبار ساقط  
 سوال نون وقایه کدام نون را گویند جواب هرگاه یای ضمیر متصل فعل شود بسبب نبات  
 آن کس و ما قبل آن لازم آید این میان فعل یای ضمیر نون را می رند که وقایه یعنی صیانت حفاظت  
 میسازد آخر فعل را از قبول کسر سوال در لیکون شده نون جمع شدند جواب هر سه نون  
 را اند نیستند بلکه اول اصلی است و در جمع مذکر غائب جمع مذکر حاضر را و در کرده شود بحسب لزوم  
 اجتماع ساکنین میان و او جمع و نون مدغم و ما قبل و ای نون ثقیله در جمع مذکر غمزه گذاشته شود و لا  
 کنایه ضمیر بر حذف او سوال در اینجا حذف فاعل لازم آمد زیرا چه و او ضمیر فاعل است این  
 ممنوع است جواب غمزه قائم مقام آن موجود است و پختن حذف درست است و فاعل از  
 صیغه واحد مؤنث حاضر را و در کرده شود بحسب لزوم اجتماع ساکنین میان یای تانیث و نون  
 مدغم و ما قبل و ای سخن ثقیله در صیغه واحد مؤنث حاضر کمره گذاشته آید تا دلالت کنایه کسر  
 بر حذف یا سوال در جمع مذکر غائب جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر اگر چه اجتماع ساکنین گرفته  
 مگر علی حده است یعنی ساکن اول است و ساکن دوم مدغم و پیشین اجتماع ساکنین جائز است پس او را  
 یا حذف کردند جواب اول اجتماع ساکنین علی حده جائز است نه اینکه بقای هر دو ساکنین واجب  
 پس بین صیغ هرگاه کلمه ثقیل باشد و طوالت کلمه لازم آمد و ال بر و او یعنی ضمیر دال بر یا یعنی کسر  
 موجود بود و لهذا برای تخفیف و او را حذف کردند جواب دوم اجتماع ساکنین علی حده در کلمه واحد  
 درست است و در بین صیغ در دو کلمه است زیرا چه ضمائر کلمه دیگر اند و نون کلمه دیگر و این است وجه حذف  
 و او و یا در نون ثقیله اما حذف او و یا در نون خفیفه پس دخول و اجتماع ساکنین در بین صیغ علی غیر حده  
 لازم آید لهذا حذف کرده خواهد شد سوال الف را در تشبیه چرا حذف کردند یا آنکه اجتماع ساکنین  
 ای الف و نون غمزه در کلمه واقع است و ال یعنی فتح هم وجه است جواب اینجا برای حذف الف تانیث  
 و ال التماس کنان بواحد و ثقل هم پیدا نیست و بنده ای از بحث این مقام و محبت امر الشا را بعد تعالی  
 نوشته خواهد شد تنبییه بدانکه حذف و او را جمع مذکر و حذف یا از واحد مؤنث مشروط است بشرط آنکه  
 و او و یا باشد و الا و او و یا را حذف نسا از ندر برای نقصان ضمیر دال بر و او باشد و نقصان کسر که دال بر شود  
 بلکه را در ضمیر التماس ساکنین برای اطناس است او حرکت ضمیر نون خوشن را بر حرکت کسر چون خوشن

سوال اجتماع ساکنین کی اولیٰ و ثانی مدغم باشند چنانچه جواب بیک نکه ساکنی دم که غیم است  
تلفظ آن نمیشود مگر تجرید مدغم فیہ نہ استقلال پس گوید و کلام نیست مگر ساکنی احدی و آن تقلید  
محل ای بیک پس الف و ت که سوس باشد چهار تثنیه اسی تثنیه مذکر غائب تثنیه مؤنث غائب تثنیه مذکر حاضر  
و تثنیه مؤنث حاضر و جمع ای جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر سوال در پیشش محل دو تثنیه چنانچه  
مکسوس باشد جواب بسبب نکه نون تقلید درین صیغها مشابه نون تثنیه است چرا که هر یکی ازین هم در  
زائد است و بعد الف واقع شده پس مثل نون تثنیه مکسوس شود و باینقی هشت محل ای جا بیک بعد  
زائد یعنی احد مذکر غائب جمع مذکر غائب و احد مؤنث غائب و احد مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر و جمع  
مؤنث حاضر و دو صیغه حکایت نفس شکم مفتوح باشد سوال در پیشش محل نون تقلید مفتوح شد  
جواب بر پنج تثنیه الحركات است و نون تقلید ثقیل است و شباهت تثنیه هم نیست پس بنا  
که فتح داده شود و نون خفیفه در محلی که الف باشد اسی در جا بیک قبل نون تقلید بلا فصل الف باشد و نباید  
و آن شش محل است چهار تثنیه و دو جمع مؤنث غائب حاضر و یونس و بعضی از نویسین و در نون خفیفه  
درین شش صیغه جائز میدارند و یونس از برای حال خود ساکن میدارند و دیگران او را کسر میکنند  
و علامه لغتارانی گفته که این مذکر قبل اعتماد نیست زیرا صیغه خالی است و حال فصاحت جواب  
میدار یونس التماسی ساکنین بری جبکه الف که واقع است قبل نون منزه عدم است زیرا فی حقیقت  
قبلش فتحه است پس گوید یک اجتماع ساکنین نیست و تصفی بن نصیر مذکر یونس الپ ندیده نوشته  
سوال در پیشش محل نون خفیفه چنانچه جواب بسبب لزوم اجتماع کسین علی غیرین این الف  
و نون خفیفه سوال الف را خواه نون خفیفه را چنانچه حرکت ندانند اجتماع کسین لازم نمی آید جواب  
خواه نون خفیفه را حرکت میدارند خلاف وضع هر یک لازم می آید سوال یکی از الف و نون خفیفه  
چرا حذف نکردند جواب اگر نون خفیفه را حذف میکردند پس بر آن محاق آن فائده تشریف می شد  
کذا فی بعض شروح الفصول اگر الف را حذف میکردند مشابه بود همیشه سوال این است که در  
در هر چهار تثنیه میشد و اما در جمع مؤنث غائب حاضر اگر الف فاعل نشود و نون خفیفه محل نمی آید  
لازم نیاید جواب اول در نصیحت لازم می آید اجتماع دو نون اند و نیمه سکر است جواب دوم  
هرگاه درین صیغه دقت و دخول نون ثقیل بری دفع اجتماع نونات الف فاصل آورده شد و نون ثقیله

سوال در پیشش محل نون خفیفه چنانچه جواب بسبب لزوم اجتماع کسین علی غیرین این الف  
و نون خفیفه سوال الف را خواه نون خفیفه را چنانچه حرکت ندانند اجتماع کسین لازم نمی آید جواب  
خواه نون خفیفه را حرکت میدارند خلاف وضع هر یک لازم می آید سوال یکی از الف و نون خفیفه  
چرا حذف نکردند جواب اگر نون خفیفه را حذف میکردند پس بر آن محاق آن فائده تشریف می شد  
کذا فی بعض شروح الفصول اگر الف را حذف میکردند مشابه بود همیشه سوال این است که در  
در هر چهار تثنیه میشد و اما در جمع مؤنث غائب حاضر اگر الف فاعل نشود و نون خفیفه محل نمی آید  
لازم نیاید جواب اول در نصیحت لازم می آید اجتماع دو نون اند و نیمه سکر است جواب دوم  
هرگاه درین صیغه دقت و دخول نون ثقیل بری دفع اجتماع نونات الف فاصل آورده شد و نون ثقیله





برای حذف علامت مضارع چه ام حاضر معروف خاص که در جواب بی کثرت احتمال آن که تقصیفی نیست است  
و مانند ام حاضر مجهول حذف نمیکند نسبت به احتمال آن سوال بعد حذف علامت مضارع هنوز می آید  
تخفیف در لفظ چه باشد جواب آن هنوز معلوم است هر ام حاضر و نسبت چنانچه می آید و مانند ام حاضر معلوم است  
پس اعتبار را نشاید سوال مصنف ح طریق بنامی ام حاضر معروف را چه در ذکر مقدم که در جواب بی کثرت  
آن نزد بعضی داخل مضارع است و امر حقیقه ام حاضر معروف است و مانند ام تغییرش میگویند مضارع معروف  
یا مجهول بلا ام بعد از ای بعد حذف علامت مضارع بنگر متحرک میماند یا ساکن اگر متحرک میماند آخر را ای لا  
کلمه را ساکن کن اگر حرف علت نباشد سوال ام حاضر معروف سکون آن بجای رسیده جواب اصل در افعال  
بسیار است ان معانی موجب اعراب نباشد و مضارع به نسبت با هم فاعل معرب کرده شده بود چون  
علامت مضارع حذف کرده شد نسبت تامه اسم فاعل باقی نمانده پس آن بنا عو کرده و اصل و سببی  
سکون است لهذا ساکن کرده شد چون از تعد که مضارع حاضر معروف است عدد ساخته شد و از تضعیف که مضارع  
حاضر معروف است تضعیف در صراح می رود و عدد نوید دادن وضع نهادن بر جا بدانکه بعد و اصل و چه بود از باب  
ضرب بضر و افتاد میان یا مفتوح کسره لازم و او را حذف کردند بعد شد و تعد و اصل و چه بود و اگر چه  
قاعده یافته نشد مگر طر و اللباب او را حذف کردند تعد شد و قس علی هذا عدد و تعد و چون خود هستند که مضارع  
معروف بنا کنند تا علامت مضارع را حذف کردند و با بعد آن متحرک است آخر را ساکن کردند تعد شد و اصل  
در یو عدد که مضارع مجهول است چه را بر اکتفیت بعد و لو را حذف نکردند جواب مجهول مخایه معروف  
ست بخلاف تعد و عدد و تعد و تضعیف در اصل و وضع بکسر و بود و او میان یا مفتوح و کسره لازم افتاد  
حذف کرده شد تضعیف گردید و در تضعیف که اصلش تضعیف است اگر چه قاعده یافته نشد مگر طر و اللباب  
و او را حذف کردند من بعد برای رعایت حرف حلق که تقبیل است کسره ضاد و الفتحه بدل کردند  
ایض و تضعیف فتح ضاد شد هم گاه خواستند که ام حاضر معروف بنا سازند تا علامت مضارع را حذف  
کردند بعد متحرک ماند آخر را ساکن کردند تضعیف شد سوال در یو و اخوات او چه را رعایت حرف  
حلق فتحه نداشت جواب اول فتحه بر رعایت حرف حلق سماعی است یا قیاسی نیست جواب دوم حرف  
حلق برای فتحه علت مجوزه است نه موجب سوال در یو را با وجودیکه حرف حلق نیست چرا فتحه او را در جواب  
بالحاظ آنکه در معنی بی کثرت است اگر در آخر او حرف علت باشد ساقط شود زیرا که اگر ساقط نشود معلوم نخواهد شد

که این سکون به جهت بنا امر رسیده است یا همان سکون است که از پیشتر حاصل است چون از لغتی قیاسی  
یوقی بود و او افتاد میان یا مخفی توجه و کسوه لازم حذف کرده شد و ضمیر برپا نشود از آشته ساکن که در لغتی شد  
و لغتی و اصل لغتی بود اگر چه قاعده حذف و او یافته نشد مگر طر و الباب حذف کردند و ضمیر برپا ثقیل بود  
حذف کرده یا ساکن کردند لغتی شد چون خواستند که امر حاضر معروف بنا کنند تا علامت مضارع را  
حذف کردند و بعد آن متحرک است و باز کلمه حرف علت است آنرا حذف کرده علامت خبری مقبوضه و علت  
پیدا شد و در صراح می آرد و قایم بالکسر نگارش است و اگر ساکن میماند ای بعد حذف علامت مضارع  
نظر کن و عین کلمه کسور باشد یا مفتوح همزه وصل کسوه و راول و سجا علامت مضارع در آر سوال  
بعد حذف علامت مضارع اگر ساکن باشد همزه وصل چاره می آرند جواب تا ابتدا بسکون لازم نیاید  
همزه را چنان زیادت خاص کردند حرف دیگر را چنانکه در جواب یل چه همزه از حرف علت است حرف  
حلقیه بر حرف باقی بقوت و شرافت مقدم اند سوال از میان حرف حلقیه همزه را خاص کردند  
جواب بر اچا و بالف بدل میشود و الف حرف علت است پس همزه را بنا سبت گردید و با حرف علت  
که کثیر الدور است حق زیادت اندام از دیار و اثر السبلة قنار سوال بن همزه را همزه وصل چنانچه جواب  
زیر اچا بن همزه قابل خود را با بعد خود وصل میسازد و خود از میان بین آید و مقابل او همزه قطع سبت  
که با بعد خود را از قابل خود قطع میسازد و چون همزه با الف فعال سوال فاعلیه حرکت چنانچه داند که  
ابتدا بسکون لازم نمی آید و حاجت همزه نمی آید و جواب اگر فتح میداند التباس باضی می آید و حال و  
و اگر کسره میداند در مضوم العین خروج از کسره سوی همزه لازم می آید اگر ضمیه میداند و کسوه العین و ج  
از ضمیه سوی کسره لازم می آید و باقی الواو التباس یک نمط کردند سوال از ضربی کسره  
همزه وصل کسره چنانکه در جواب یل چه همزه وصل است همزه وصل سوال وصل در همزه وصل کسره  
جواب بر اچا همزه وصل حرف است و اصل در حرف سکون است ساکن او قتی که حرکت او شود حرکت  
کسره میدهند سوال ساکن او قتی که حرکت میدهند کسره چنانچه در جواب ال سکون است  
و کسره هم غیر له عدم است زیرا چه فعل نه نشود و در رسم در غیر صرف هم دخل نیست و پس نه  
عدم گردید بدین سبب ساکن حرکت کسره میدهند که انی بعضی خوشی تعلیل البیضا و جواب  
و هم لغتی اخف است و ضمیه الف و کسره متوسط است و ضمیر لاموا و سطرها پس کسره اختیار کرده شد

سوال در اصل مفتوح العین چنانچه وصل افتخه ندادند جواب بر آنکه وصل کسر هزوه وصل  
و جوی وجیه بنمود بر اصل خود او را گذاشتند و لغیری ندادند و اتباع عین آن ضروری لازم نیست  
سوال الفایین با وجودیکه هزوه وصل است و اصل او کسر هت چنانچه دادندش جواب این جمع  
عین است و این هزوه وصل نیست بلکه هزوه قطعی است بسبب کثرت استعمال بنظر خفت فتحه داده شد  
و همین جهت در تلفظ حکم هزوه وصل پیدا کرده سوال و الف تعریف با وجودیکه هزوه وصل است  
و اصل او کسر هت چنانچه دادند نحو الرجل جواب بسبب کثرت استعمال سوال در اگر م ح هزوه  
اصل افتخه دادند با وجودیکه عین کلمه مکسوسه می بایست مکسوسه میشد جواب این هزوه لغویت بلکه  
الف قطعی است که از تکرم که در اصل تا کرم بود مخدوف شد چون علت حذف آن در امر باقی نماند  
اعاده آن گردید سوال از تا کرم الف را چرا حذف کردند جواب بسبب اجتماع نه تین در اگر کرم هزوه  
حذف کرده شد و طر و اللباب بر جمع صیغ همچو تکرم و یکرم و تکرم حذف کردند سوال از تکرم چون  
امر حاضر معروف بنا کردند تا حذف کرده هزوه مخدوفه را باز آوردند و آخر را ساکن کردند اگر مخدوف  
پس بر وقت بنامی امر حاضر معروف از تعدیل حذف تا و او مخدوف را چرا باز نمی زنند جواب اگر او را  
باز آرد بسبب سکونش حاجت هزوه وصل خواهد افتاد و او مخدوف اند گردید پس از آن بر عایت مضارع که  
اصل است اعلال مضارع و و جاری کرده و او را حذف خواهند کرد پس باز آوردنش ضایع الیه  
اندا باز نمی زنند که افعال الرضی سوال در اعلال هزوه وصلی خطا چرا مخدوف نمیشود جواب این هزوه  
نشد و با مر علم یعنی علم سوال از اعراب فاع التباس خواهد شد جواب گاهی اعراب ترک میسازند  
بهین جهت بلای تفرقه میان عمر بضم عین و فتح عین و سکون عین و او را در عمر و فتح عین  
و سکون عین نویسند و اگر اعتماد برای رفع التباس حرکت می بود حاجت این تفرقه هیچ دلیل  
چرا و عمر و فتح عین و سکون عین و او را ندادند و در عمر بضم عین و فتح عین جواب این را چه در عمر و  
فتح عین و سکون عین اول حرف مفتوح است و بعد از آن ساکن پس یا و تاقی و او را در اینجا موجب نقل نیست  
بخلاف عمر بضم عین و فتح عین تمثیل اختلاف کرده اند و رنگه هزوه حرکت است یا حرف بعضی بر اند که حرکت  
حرف نیست اگر حرف بودی و او را صوتی معین در خط بودی حال آنکه صوتی معین در خط نیست اکثر اهل این  
آنکه حرف است زیرا که گاهی کن هم میشود پس اگر حرکت باشد لازم می آید اجتماع یقینین که حرکت

که ذاتی بعضی الترتیب و بر و طائفه اولی میتوان گفت که بر هر حرف صورتی معین در این اسمیه اندازیم اگر  
کسی نصیح کرده باشد باعتبار اکثر خواهد بود و فایده آخر اساکن کن اوجهیکه سابق گذشت اگر حرف علت  
نباشد چون الترتیب سمع و از ضرب ضرب چون خواهند که از تسبیح ضرب بنیاد حاضر و فایده سازند  
تای علامت مضارع را حذف کردند بعدش همین مضارع اساکن باندازه نظر کردند بر عین کلمه که در تسبیح  
مفتوح است و در ضرب یکسوسه است هنر و اصل یکسوسه در اول کلمه آوردند و آخر اساکن کردند تسبیح  
اضرب و اگر در آخر آن حرف علت باشد ساقط شود و وجهیکه گذشت چون از ترمی ریم و اصل ترمی  
بود از باب ضرب ضرب بنیمه یا دشوار داشته اساکن کن و فایده می شد چون امر حاضر معروف بنا کردند علامت  
مضارع را حذف کردند و بعدش اساکن یافتند و عین کلمه را یکسوسه یافته هنر و اصل یکسوسه در اول کلمه آوردند  
و با ک حرف علت است ساقط شد ارم کردند و از تختی اخش و اصل تختی بود از باب سمع سمع یا تختی کابل  
او مفتوح یا الف کردند تختی شد چون بنیاد امر حاضر معروف خواستند تا از حذف کرده مابقی آن اساکن  
و عین کلمه را مفتوح یافتند هنر و اصل یکسوسه آوردند و الف را که در آخر کلمه است حذف کردند و فایده  
عین کلمه مضوم باشد هنر و اصل مضوم در اول در آرسوئال مثل التبیانی مضوم عین هنر و اگر کلمه اصل  
است در هنر و اصل چنانچه جواب بر تقدیر کسره و فتح کسره سوخته لازم می آید و این کسره سوخته  
کاف و اصل موجود است پس فتح و از کسره سوخته لازم می آید جواب حرف اساکن مانع فاعلی  
نیست اعتبار ندارد و از قنوه را بیاید کرده قین می گویند زیرا که فون اساکن بنابر معنویت  
پس و بسبب کسره یا قبل ای قاف باشد سوال هنر و فتح چنانچه با آنکه فتح اخف است جواب  
بر حرف وقت عین کلمه نیز اگر فتح سید اند با و از کلمه مضارع معروف در حال وقف ملتزم شد و آخر را  
اساکن کن اگر حرف علت نباشد چون از تضر الضم تا علامت مضارع را حذف کرده مابقی اساکن  
و عین کلمه را مضوم یافتند هنر و اصل مضوم در اول آوردند و آخر اساکن کن که در الضم شد و اگر در آخر حرف  
باشد ساقط شود و وجهیکه گذشت چون از تعدو مع در اصل تعدو بود و ضم و او ضمه بر او افتیل بنیاد تسبیح  
کردند تعدو بسکون او شد چون بنیاد امر حاضر معروف خواستند تایی علامت مضارع را حذف کردند و  
اساکن کن عین کلمه را مضوم یافتند هنر و اصل مضوم در اول کلمه آوردند و آخر حرف علت است ساقط شد  
او شد چون خواهی امر حاضر مجهول امر غائب معروف یا مجهول بنا کنی لام یکسوسه در اول فایده مضارع

قوله

4

10

120

2

سوال هرین منع علامت مضارع را چه اخذ نکند و جواب سبب قلت احتمال اینها پس باید  
حرف درینها مضارع ندارد سوال و امر غائب لام امر جزا از آنکه کرد و جواب بمناسبت آنکه لام  
از وسط خارج می برآید و غائب نیز متوسط است میان شکم و مخاطب سوال لام امر در مخاطب معروض  
نمی آید و مخاطب مجهول چرا از آنکه کردید جواب مخاطب معروض سبب کثرت احتمال نخت گرفته  
و مخاطب مجهول تقلیل احتمال است سوال لام امر را بول کلمه چرا آورد و جواب تا از ابتدا تا کنون  
نشود که این نوع دیگر است از کلام سوال لام جاره بروقت دخول و بر مظهر هر یک میشود جواب است  
مشابهت و باللام جاره وقت دخول او بر مظهر چون از زیر این جزم که عمل لام است مخصوص است بافعال  
همچو جزم که عمل لام است مخصوص است بافعال سوال لام جاره بروقت دخول و بر مظهر هر یک میشود جواب  
بر مظهر وقت عمل خود زیرا چه عمل و جزم است سوال هرگاه لام جاره بر مظهر فعل شود چون له و لک و لها  
چه امفتوح نمیشود جواب حرف منفرد سبب اینکه اگر مبنی بر سکون باشند ابتدا بسکون لام خوانند  
مبنی بر حرکت شده اند چون فتح اخف سکون است و خفت اند از بنا بر اینها فتح اختیار کرده اند که  
قال المحقق اللهاوی فی حاشیة تفسیر البیضا و سوال این لام جاره باللام که بر مظهر اخل میشود شبیه  
خواهد شد که او هم مفتوح میباشد جواب ضمیر لام جاره متصل ضمیر لام تاکید منفصل میشود چون له و لک  
پس امتیاز اخل است سوال جزم را مختص با سمر جواب زیرا چه جزم خاصه ضافت است امتیاز  
خاصه هم سوال جزم را در فعل خاص شد جواب زیرا چه فعل تقلیل است پس محتاج شد لطرف  
با سکان سوال لام امر السبب دخول او یا فاساکن چرامی کنند چون لیض بلیض جواب  
و او و فاساکنه همیشه نکره وقف برینها بدون کلمه متعین است پس مظهر تخفیف که اخذ نکند  
چنانکه در فتح میگویند و اما تمسیر را بر فاعل کردند بمناسبت میان هر دو که هر دو به تعقیب  
دال اند سوال حرفی از حرف علت مقام لام جزا از آنکه کرد و جواب در خصوصیت در امر غائب است  
و حرف تملک لازم می آید یکی علامت مضارع دوم علامت امر و این تقلیل است مخاطب مجهول را  
بر وجهی کردند و آخر را جزم کن اگر حرف علت در آخر کلمه نباشد در تعبیر لفظ جزم تبیین است بر اینکه  
امر باللام معرب است سوال عامل جزم کدام است جواب همین لام امر که مشابهاست دار و با حرف شرط  
همچنانکه حرف شرط معنی استقبال میدهد می ساند آنچنان لام امر معنی استقبال میدهد آنجا که پیش از

۴۴  
سوال  
حرف  
لام  
امر  
غائب  
لام  
امر  
جزا  
از  
آنکه  
کرد  
و  
جواب  
بمناسبت  
آنکه  
لام  
از  
وسط  
خارج  
می  
برآید  
و  
غائب  
نیز  
متوسط  
است  
میان  
شکم  
و  
مخاطب  
سوال  
لام  
امر  
در  
مخاطب  
معروض  
نمی  
آید  
و  
مخاطب  
مجهول  
چرا  
از  
آنکه  
کرد  
و  
جواب  
مخاطب  
معروض  
سبب  
کثرت  
احتمال  
نخت  
گرفته  
و  
مخاطب  
مجهول  
تقلیل  
احتمال  
است  
سوال  
لام  
امر  
را  
بول  
کلمه  
چرا  
آورد  
و  
جواب  
تا  
از  
ابتدا  
تا  
کنون  
نشود  
که  
این  
نوع  
دیگر  
است  
از  
کلام  
سوال  
لام  
جاره  
بروقت  
دخول  
و  
بر  
مظهر  
هر  
یک  
میشود  
جواب  
است  
مشابهت  
و  
باللام  
جاره  
وقت  
دخول  
او  
بر  
مظهر  
چون  
از  
زیر  
این  
جزم  
که  
عمل  
لام  
است  
مخصوص  
است  
با  
فعال  
همچو  
جزم  
که  
عمل  
لام  
است  
مخصوص  
است  
با  
فعال  
سوال  
لام  
جاره  
بروقت  
دخول  
و  
بر  
مظهر  
هر  
یک  
میشود  
جواب  
بر  
مظهر  
وقت  
عمل  
خود  
زیرا  
چه  
عمل  
و  
جزم  
است  
سوال  
هرگاه  
لام  
جاره  
بر  
مظهر  
فعل  
شود  
چون  
له  
و  
لک  
و  
لها  
چه  
امفتوح  
نمیشود  
جواب  
حرف  
منفرد  
سبب  
اینکه  
اگر  
مبنی  
بر  
سکون  
باشند  
ابتدا  
بسکون  
لام  
خوانند  
مبنی  
بر  
حرکت  
شده  
اند  
چون  
فتح  
اخر  
سکون  
است  
و  
خفت  
اند  
از  
بنا  
بر  
اینها  
فتح  
اختیار  
کرده  
اند  
که  
قال  
المحقق  
اللهاوی  
فی  
حاشیة  
تفسیر  
البیضا  
و  
سوال  
این  
لام  
جاره  
باللام  
که  
بر  
مظهر  
اخل  
میشود  
شبیه  
خواهد  
شد  
که  
او  
هم  
مفتوح  
میشود  
جواب  
ضمیر  
لام  
جاره  
متصل  
ضمیر  
لام  
تاکید  
منفصل  
میشود  
چون  
له  
و  
لک  
پس  
امتیاز  
اخل  
است  
سوال  
جزم  
را  
مختص  
با  
سمر  
جواب  
زیرا  
چه  
جزم  
خاصه  
ضافت  
است  
امتیاز  
خاصه  
هم  
سوال  
جزم  
را  
در  
فعل  
خاص  
شد  
جواب  
زیرا  
چه  
فعل  
تقلیل  
است  
پس  
محتاج  
شد  
لطرف  
با  
سکان  
سوال  
لام  
امر  
السبب  
دخول  
او  
یا  
فاساکن  
چرامی  
کنند  
چون  
لیض  
بلیض  
جواب  
و  
او  
و  
فاساکنه  
همیشه  
نکره  
وقف  
بر  
اینها  
بدون  
کلمه  
متعین  
است  
پس  
مظهر  
تخفیف  
که  
اخذ  
نکند  
چنانکه  
در  
فتح  
میگویند  
و  
اما  
تمسیر  
را  
بر  
فاعل  
کردند  
بمناسبت  
میان  
هر  
دو  
که  
هر  
دو  
به  
تعقیب  
دال  
اند  
سوال  
حرفی  
از  
حرف  
علت  
مقام  
لام  
جزا  
از  
آنکه  
کرد  
و  
جواب  
در  
خصوصیت  
در  
امر  
غائب  
است  
و  
حرف  
تملك  
لازم  
می  
آید  
یکی  
علامت  
مضارع  
دوم  
علامت  
امر  
و  
این  
تقلیل  
است  
مخاطب  
مجهول  
را  
بر  
وجهی  
کردند  
و  
آخر  
را  
جزم  
کن  
اگر  
حرف  
علت  
در  
آخر  
کلمه  
نباشد  
در  
تعبیر  
لفظ  
جزم  
تبیین  
است  
بر  
اینکه  
امر  
باللام  
معرب  
است  
سوال  
عامل  
جزم  
کدام  
است  
جواب  
همین  
لام  
امر  
که  
مشابهت  
دارد  
با  
حرف  
شرط  
همچنانکه  
حرف  
شرط  
معنی  
استقبال  
میدهد  
می  
ساند  
آنچنان  
لام  
امر  
معنی  
استقبال  
میدهد  
آنجا  
که  
پیش  
از



بحث امر غائب مجهول الفعل باید که کرده شود آن یک در صیغه واحد مذکر بحث امر غائب مجهول  
 ليفعلوا ليفعلوا ليفعلوا لا فاعل لنفعل سبب تيقظ معانی این صیغ ظاهرند فاعله  
 گاه باشد که لام امر البقاع قرینه ساقط میسازند چنانچه در قول ابرجی تعالی قل لعبادی الذین امنوا  
 اقيموا الصلوة ای یقیموا یا کذا قبل سوال امر چرا بحث حاضر معروف را علامه ذکر کرده بحث  
 غائب معروف را علامه جواب زیر که در صیغه معرفش تغییر نام از فعل مضارع گردیده است  
 بخلاف صیغه غائب معروف که تغییری ناقص است و لهذا جدا جدا ذکر کرده سوال و صیغه شکل امر  
 بحثی علامه ذکر جواب بسبب قلت عدد اینها و قلت استحالة اینها زیرا چه این شخص و قلیل است  
 به نسبت امر غیر خود را سوال و صیغه شکل را بضم بحث غائب معروف چرا ذکر کرده جواب را  
 نیای امر غائب امر کلیم یکی است لهذا در یک بحث ذکر کرده شدند سوال طریقه بنا بر حاضر متون  
 و امر غائب مجهول یکی است پس در یک بحث نیز در ذکر نکرد جواب معروف هر بحث امر حاضر  
 و امر غائب جدا ذکر کرده شدند پس اتباع او در مجهول هم هر دو بحث امر حاضر و امر غائب علامه ذکر  
 کرده شدند و تمییز بر طبق امر مذکور کرده است چنانچه واضح خواهد شد بهیچ نیست امر مثنوی فلیست  
 انشائیة قدر بحث امر حاضر معروف با نون لتفعلن افعالن بر مینه کن یک در صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر معروف  
 تفعیل افعالن صیغه جمع مذکر حاضر افعالن واحد نون حاضر افعالن سوال در افعالن لام حرکت دادند  
 تا اجتماع ساکنین یعنی لام و نون هم لازم نیاید سوال فتحه بر امر حاضر جواب سبب خفت فتحه و نقل نون تفعیل افعالن  
 پیدا گردید سوال در افعالن او را چه حذف کردند جواب سبب اجتماع ساکنین ای او و نون هم سوال در افعالن  
 یا را چه حذف کردند جواب سبب اجتماع ساکنین ای یا و نون هم سوال در افعالن او را چه حذف کردند  
 و چون اجتماع ساکنین ای یا و نون هم سوال در افعالن او را چه حذف کردند و نون تا کید تثنیه است  
 و نون تا کید در واحد مفتوح است پس التباس رفع شد جواب التباس کتابت خواهد شد و درین جواب است  
 است زیرا چه التباس کتابت میان احد مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر نیز موجود است جواب هم در نون  
 فتحه است بر خفت و در تثنیه نون تفعیل را که در او مذکر است مشابست بنون تثنیه در وقوع آن بعد  
 پس وقتی که الف حذف کرده خواهد شد کسره نیز خواهد رفت پس التباس احد لازم خواهد آمد جواب سوم  
 چون الف متصل شده بنون جزا که گردیده است لفظا و معنی و نون هم شده اتصال از پس افعالن

در حکم جمله آمده است و تلفظ آن بر تریه و احد خواهد شد و همچنین اجتماع ساکنین که اول و ثانی مدغم باشند  
 و کلمه آمده درست است سوال اتصال او در جمع مذکر حاضر اعمی فعل بن اتصال با در واحد مذکر حاضر  
 اعمی فعل بن اتصال الف است و در تثنیه و اجتماع ساکنین هم علی حده است پس میا و او و یا و اب  
 اجتماع ساکنین حذف کردند جواب چون بدخول نون خفیفه در جمع مذکر حاضر و واحد مذکر حاضر  
 و او و یا بالاتفاق محذوف کرده میشود و بسبب لزوم اجتماع ساکنین علی غیر حده پس نون ثقیله را با نون  
 قیاس کم و نه بعد الف چون نون خفیفه نمی یابند و در نیاب قیاس بن خفیفه نمی توان کرد پس تثنیه  
 الف قبل نون مسلم داشته خواهد شد بحث امر حاضر مجهول با نون ثقیله لتفعلن  
 باید که هرگز نیکنه کرده شوی تو یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول با نون ثقیله لتفعلن  
 لتفعلن لتفعلن لتفعلن لتفعلن بر تنه که معانی این صیغ مخفی نخواهد ماند بحث امر غائب  
 معروف با نون ثقیله لتفعلن باید که هرگز نیکنه کند آن یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب  
 معروف با نون ثقیله لتفعلن لتفعلن لتفعلن لتفعلن بر بصیر معانی  
 این صیغ ظاهر اند بحث امر غائب مجهول با نون ثقیله لتفعلن باید که هرگز نیکنه کرده شود  
 آن یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب مجهول با نون ثقیله لتفعلن لتفعلن لتفعلن لتفعلن  
 لا تفعلن لتفعلن با قف معانی این صیغ روشن اند بحث امر حاضر معروف با نون خفیفه  
 تفعلن بر آئینه یکین تو یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر معروف با نون خفیفه تفعلن صیغه جمع مذکر  
 حاضر تفعلن صیغه واحد مؤنث حاضر و معانی این صیغ ظاهر اند بحث امر حاضر مجهول با نون خفیفه  
 لتفعلن البته باید که کرده شو تو یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول با نون خفیفه لتفعلن  
 صیغه جمع مذکر حاضر لتفعلن صیغه واحد مؤنث حاضر و معانی این صیغه ظاهر اند بحث امر غائب  
 معروف با نون خفیفه لتفعلن البته باید که کند آن یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب  
 معروف با نون خفیفه لتفعلن صیغه جمع مذکر غائب لتفعلن صیغه واحد مؤنث غائب لا تفعلن لتفعلن  
 این و صیغه حکایت نفس تکلم اند و معانی این صیغ ظاهر اند بحث امر غائب مجهول با نون خفیفه  
 لتفعلن البته باید که در شو آن یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب مجهول با نون خفیفه لتفعلن صیغه جمع مذکر  
 لتفعلن صیغه واحد مؤنث غائب لا تفعلن لتفعلن این بر دو صیغه حکایت نفس تکلم اند و معانی این صیغ

برتند که آسان است و زمانه استقبال او معانی میخورد و باید داشت فائده اگر ما بخواهیم با  
 که بعضی از این حاضران و بعضی غائب پس قیاس مقتضی آنست که حاضر را بر غائب غلبه داده بصیغه حاضر  
 خطاب خواهند کرد و جایز است در بیعت و غل غل کردن لام بر مضارع نمی طلب کلمه تا دلالت بر خطاب  
 نماید و کلمه لام بر غائب فصل انیمه که گفته شد بحث امر معروف و مجهول حاضر و غائب حکم کردن  
 خواهی که نهی بنی سبب سوال تعریف نهی چیست جواب نهی فعلی است موضوع برای طلب  
 ترک حدی که ماخذ آن فعل است اعم است از آنکه متکلم مستفاد کرده باشد یا نه و نزد ارباب اصول  
 و نهی استعلاء ضرورت سوال انجینال فعال است چنانچه از جواب نهی چه نهی و لغت نهی  
 بازو شدن از کار و گفت جز آن کنانی الصراح و مناسبت میان معنی لغوی و اصطلاحی ظاهر است  
 سوال تعجب امر را بر بحث نهی در ذکر چه مقدم کرد جواب اول بر عایت آنکه مقدم است شرعا  
 بر نهی زیرا چه در مکلف اولایا متعلق بایمان تکلیف داده میشود و هرگاه ایمان آورد پس امر را تکلیف نهی  
 از نواهی واهی آید جواب دوم بر نهی حرف نهی که مفید معنی عدم است داخل است نه بر امر و وجود و قد  
 است بر عدمی باعتبار شرف پس لا نهی ای لایکمه دلالت بر نهی دارد و قید نهی برای خارج لای نهی است  
 در اولش ای در اول فعل مضارع در سوال چنانچه از اول فعل مضارع می کنند از فعل مضارع جواب  
 برانی سبب معنی استقبال است که در نهی نهی ما به استقبال است و سوال لا نهی در اول مضارع چرا  
 می رند جواب اول از عنفو ان تکلم مفهوم شود که این نوع دیگر است از کلام و لای نهی در اول فعل مضارع  
 در پنج محل ای می دهند که غائب و واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و دو ضیف حکایت نفس شکم حرم کنند  
 مثل لم ای چنانکه لم حرم کند اگر در آخر او ای فعل مضارع علت نباشد سوال لا نهی چرا حرم  
 می کند جواب اول جهت شایسته و با حروف شرط زیرا چه اینجا که حرف نقل میکند مضارع  
 سو معنی استقبال اینجا لای نهی نقل میکند و چون حرف شرط با حرم است لای نهی هم حرم خواهد کرد  
 جواب دوم چون لا نهی ناقص کرد معنی مضارع اگر از زمانه حال به می ساخته زمانه استقبال ابائی و  
 پس لفظ هم نقصانی داد که حرکت را در ساخت ناقصان لفظ و دلالت کند بر نقصان نهی جواب  
 سوم لا نهی مشابهت بلا لام از برای لام امر بر آ طلب فعل است و لا نهی برای طلب ترک پس هر دو ترکیب  
 شدند در طلب انداز عمل و نمود سوال نهی حرکت یا نهی جواب نهی معرب است زیرا چه علت اعراب

معنی مشابهت تا اسم فاعل موجود است و بر آئینه بر معر سید و نش مضاف بر ملا الفظ ترم  
 اختیار کرد و لفظ سکون و وقف و از بهفت محل ای چار تیشنه و و معج نکر غائب نکر حاضر و  
 سونث حاضر نون اعرابی را هم در نماید زیرا چه نون اعرابی بدل اعراب نفع است و هر گاه ای نهی  
 اعراب اخذ ساخت پس نون اعرابی را هم در خواهد کرد و در و محلی ای صیغه سونث قائمی حاضر  
 در لفظ مضارع هیچ عمل کنیز را چه در این صیغه اعراب است لانه نون اعرابی و نون تائیدیه تا کنیز  
 فعل مضارع می بدای بطوریکه دست از حذف و او را و قال الف و غیره هم بران طریق در حق  
 می بدای تا کنیز طلب نکر فعل سبب نهی حاضر معروف لا تفعل مکن تو یکم در زمانه مستقبل  
 صیغه واحد نکر سبب نهی حاضر معروف لا تفعل مکن شهاد و مردان در زمانه مستقبل لا تفعل مکن  
 شهاد مردان در زمانه مستقبل لا تفعل مکن تو یکم در زمانه مستقبل لا تفعل مکن شهاد مردان  
 در زمانه مستقبل لا تفعل مکن شهاد نه نان در زمانه مستقبل و در معنی هر صیغه ای از زمانه و سبب یا  
 سبب نهی حاضر مجهول لا تفعل نکرده شوی تو یکم در زمانه مستقبل صیغه واحد نکر سبب  
 نهی حاضر مجهول لا تفعل لا تفعل لا تفعل و معنی این صیغه ظاهر سبب نهی  
 غائب معروف لا تفعل مکن آن یکم در زمانه مستقبل صیغه واحد نکر سبب نهی غائب معروف  
 لا تفعل لا تفعل لا تفعل لا تفعل لا تفعل و معانی این صیغه روشن اند سبب نهی غائب  
 مجهول لا تفعل نکرده شود آن یکم در زمانه مستقبل صیغه واحد نکر سبب نهی غائب مجهول  
 لا تفعل لا تفعل لا تفعل لا تفعل لا تفعل و معنی هر یک پوشیده نیست سبب نهی  
 حاضر معروف یا نون ثقیله لا تفعل البته مکن تو یکم در زمانه مستقبل صیغه واحد نکر سبب نهی  
 حاضر معروف یا نون ثقیله لا تفعل لا تفعل لا تفعل لا تفعل و معنی هر یک سبب  
 سبب نهی حاضر مجهول یا نون ثقیله لا تفعل البته کرده نشوی تو یکم در زمانه مستقبل صیغه  
 نکر سبب نهی حاضر مجهول یا نون ثقیله لا تفعل لا تفعل لا تفعل و معنی این صیغه  
 هر یک مخفی نیست سبب نهی غائب معروف یا نون ثقیله لا تفعل البته کن آن یکم در  
 زمانه مستقبل صیغه واحد نکر سبب نهی غائب معروف یا نون ثقیله لا تفعل لا تفعل  
 لا تفعل و معانی این صیغه روشن اند سبب نهی غائب مجهول یا نون ثقیله



استمرار و دوام بنظر همیشه نیست بلکه باعتبار موصوف اینها که قدیم و دائم است پس هم فاعل فعل  
 نخواهند شد همچنین جانشین طلاق و مثال آنها که معنی ثبوت درینها بعارض استحال پیدا میشوند  
 نه بالوضع و دلیل گوید که اینها اسم فاعل نیستند بلکه اشتقاق اینها از حیض و طلاق همچو اشتقاق واریع است  
 از در معنی صاحب برع پس معنی ذو طلاق و ذو حیض باشند هم فاعل گرفته میشود از مضارع معروف  
 سوال هم فاعل از مضارع چه اشتقاق شده از مصدر و ماضی جواب چرا مناسبت تا به هم فاعل  
 مفعول مضارع را در حرکات و سکنات و عدد و حروف و وقوع هر دو منفی نکره چنانچه گذشت  
 سوال از فعل مضارع معروف میگیرند چرا از مضارع مجهول نمیگیرند جواب مضارع معروف  
 منسوب بسوی فاعل میشود همچنین اسم فاعل منسوب میشود بسوی فاعل پس مناسبت از معرفت  
 مشتق کردند پس علت است مضارع را حذف کن سوال علت است مضارع را چرا حذف کردند جواب  
 زیرا که هم فاعل مضارع نیست پس علت است مضارع هم در نخواهد بود و سوال از لفظ مشتق است یا از  
 لفظ جواب اول از لفظ زیرا که هم فاعل است و هم در خواهد بود و اما از ظاهر حکم غائب از در و غائب  
 مناسبت دارد جواب دوم و بعضی احیان اسم فاعل منسوب بفاعل جلی میشود پس این حرف  
 قوی است که از غائب مشتق است بعد از آن فاعله را متحده و زیرا که فاعل است و ابتدا بسکون  
 متعذر است پس کت دادند و بنحو اخف حرکات است و میان فاعل و الف فاعل است پس سوال  
 الف را چرا از اند کردند جواب اگر از اند نمی کردند و فاعل را فتح داده اند پس بواجده که غائب ماضی است  
 میشود و اگر ضمیه میدادند و مضارع یکسو العین بواجده که غائب ماضی مجهول میباشد و اگر ضمیه میدادند  
 و مضارع مضبوط هم العین خروج از کسر و کسبه لازم می آمد و اگر فاعله را فتح داده عین اساکن میکردند  
 بمقتضی همیشه سوال الف را برای بیایدت چرا خاص کردند جواب الف اول هر دو بهر جهت با آنکه  
 زیادتی حرف علت اولی است و الف خفیف است سوال میان فاعلین چرا الف فاعل را اند کردند  
 باول کلمه فارا ساکن و شسته چرا تا و درند جواب الف ساکن است ابتدا بسکون میشود و اگر حرکت میکند  
 پس بحالت ضمیه میباشد و مفهوم العین بر حاضر معروف و حال مرقف و اگر فتح میدادند و شایه میشد  
 یا متحرک و مضارع و بر تقدیر کسبه و شایه میشد و مفتوح العین یکسو العین بر حاضر معروف و حال مرقف  
 سوال الف را در آخر چنان آوردند جواب این جهت است شایه میشود و شایه میشود که غائب فعل ماضی

و در بعضی  
 از مضارع



بود زیرا چه هر دو شفعوی هستند سوال میهمان چه را دارند جواب اگر گفته می‌دانند پس نام علی را بیا  
 با اسم فاعل از فعل مکسوا العين شاید باشد باقی مانند سرو و شمع و ضمه قوی است و اول کلام محمل حرکت  
 انداخته و دارند با آنکه غیر مناسب می‌همان است زیرا چه شفعوی است و میهمان شفعوی سوال با فعل آخر  
 مکسوه چه داده شود جواب تفاوت شود میان اسم فاعل از شفعوی که قابل آخرش مفتوح است  
 سوال این بابی که در شفعوی است زیرا چه اسم فاعل ثلاثی زید فیه بر غیر این زن هم یافته شد چون میهمان  
 او است محسن از احسن و ایضاً از ابلغ و در این آخرین جواب پنجین الفاظشان دارند شرح راجع  
 غیر و تیشع شدند و اینها مرفوعه است فصل آنکه گفته شد جوش اسم فاعل بع و چون جوابی هم مقول  
 بنا کنی سوال صبر از محبت هم فاعل محبت هم مقول اندر کرد جواب بسبب آنکه اسم فاعل اول است  
 بر فاعل هم مقول اول است بمفعول فاعل شرف است از مقول محبت عدد و فعل از فاعل هم مقول  
 و غیر فاعل محبت است در کلام که سند آید میشود و تمام جملات فاعلیه بر موقوف است بخلاف مقول فاعله  
 سوال تعریف هم مقول چیست جواب همی که مشتق باشد از مضارع مجهول و لا یتکلم  
 چیزی که بر فعل محبت واقع شود بدون لحاظ تفصیل او بر میگردد اسم مقول است و مشتق از مضارع مجهول  
 سوال از فعل مضارع هم مقول اینها بسیارند جواب بسبب آنکه اسم فاعل که لازم است  
 و بنا را و از فعل مضارع است سوال از فعل مضارع هم مقول اینها بسیارند جواب بسبب آنکه اسم فاعل که لازم است  
 هم مقول فعل مضارع مجهول می‌باشد و مثنی از مقول است و علامت مضارع از حذف است و سوال  
 مضارع را چه حذف می‌کنند جواب زیرا که فعل مضارع باقی نمانده است بعد از آن این حذف علامت  
 مضارع میهمان مفتوح و زول ای در اول آنجا قیامده است از برای بجای علامت مضارع سوال میهمان  
 چرا زائد کرده جواب لاق برایت حروف علت بودند بسبب کثرت در اینها و چون بیاورد آنها  
 و شواهد است زیرا چه اگر الف زائد میکردند ابتدا بسکون از مطلق مد و اگر زائد میکردند شواهد مضارع میهمان  
 و زیاده و اول کلمه نیامده است لهذا میهمان مناسب است زیرا که در گذشته انقراض چنین جواب مثالی از  
 گذشته نیست زیرا چه تضرب بر اصل و ضرب بود چنانچه مخفی تفصیل گذشت پس اول کلمه نیامده  
 اگر چه تبدیل شد مثال سوال میهمان چه را دارند جواب زیرا چه تضرب بر اصل و ضرب بود چنانچه مخفی تفصیل گذشت پس اول کلمه نیامده  
 ای در هالیکه مکسوا العين مفتوح العین باشد و آنجا بحال خودماند سوال این که را چه را دارند جواب اول

12

1. *Utricularia*  
 2. *Utricularia*  
 3. *Utricularia*  
 4. *Utricularia*  
 5. *Utricularia*  
 6. *Utricularia*  
 7. *Utricularia*  
 8. *Utricularia*  
 9. *Utricularia*  
 10. *Utricularia*  
 11. *Utricularia*  
 12. *Utricularia*  
 13. *Utricularia*  
 14. *Utricularia*  
 15. *Utricularia*  
 16. *Utricularia*  
 17. *Utricularia*  
 18. *Utricularia*  
 19. *Utricularia*  
 20. *Utricularia*  
 21. *Utricularia*  
 22. *Utricularia*  
 23. *Utricularia*  
 24. *Utricularia*  
 25. *Utricularia*  
 26. *Utricularia*  
 27. *Utricularia*  
 28. *Utricularia*  
 29. *Utricularia*  
 30. *Utricularia*  
 31. *Utricularia*  
 32. *Utricularia*  
 33. *Utricularia*  
 34. *Utricularia*  
 35. *Utricularia*  
 36. *Utricularia*  
 37. *Utricularia*  
 38. *Utricularia*  
 39. *Utricularia*  
 40. *Utricularia*  
 41. *Utricularia*  
 42. *Utricularia*  
 43. *Utricularia*  
 44. *Utricularia*  
 45. *Utricularia*  
 46. *Utricularia*  
 47. *Utricularia*  
 48. *Utricularia*  
 49. *Utricularia*  
 50. *Utricularia*  
 51. *Utricularia*  
 52. *Utricularia*  
 53. *Utricularia*  
 54. *Utricularia*  
 55. *Utricularia*  
 56. *Utricularia*  
 57. *Utricularia*  
 58. *Utricularia*  
 59. *Utricularia*  
 60. *Utricularia*  
 61. *Utricularia*  
 62. *Utricularia*  
 63. *Utricularia*  
 64. *Utricularia*  
 65. *Utricularia*  
 66. *Utricularia*  
 67. *Utricularia*  
 68. *Utricularia*  
 69. *Utricularia*  
 70. *Utricularia*  
 71. *Utricularia*  
 72. *Utricularia*  
 73. *Utricularia*  
 74. *Utricularia*  
 75. *Utricularia*  
 76. *Utricularia*  
 77. *Utricularia*  
 78. *Utricularia*  
 79. *Utricularia*  
 80. *Utricularia*  
 81. *Utricularia*  
 82. *Utricularia*  
 83. *Utricularia*  
 84. *Utricularia*  
 85. *Utricularia*  
 86. *Utricularia*  
 87. *Utricularia*  
 88. *Utricularia*  
 89. *Utricularia*  
 90. *Utricularia*  
 91. *Utricularia*  
 92. *Utricularia*  
 93. *Utricularia*  
 94. *Utricularia*  
 95. *Utricularia*  
 96. *Utricularia*  
 97. *Utricularia*  
 98. *Utricularia*  
 99. *Utricularia*  
 100. *Utricularia*

1990

100



100

5

10

100

0-11-5

100

1



# تمت البتیان شرح تہمت النیران

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ہر گاہ کہ بعض البتیان ابوجہن نمان از تحریر شرح نیران موسوم بہ بتیان فراغ یافتہ خطوط خواہد کردید کہ بتدیان را قبل از شروع بنشد بعد از استنطاق بقایای ہم طرف و ہم تقصیل ہم از تہمت است نظر بران تفصیل بطریق تحریر فصول نیز ان ضمن مسائل این ہستہ مشتقات نوشتہ شرحی بران کہ مغلیہ بتیان الحسنان باشد بخیر برود ختم متن را تہمت النیران و شرحش را تہمت البتیان موسوم گردانید و البتیین استعین **فصل** چون خواہی کہ ہم طرف زبان و مکان باشد ہستہ باینکہ طرف و قسمت زمانی مکان طرف زبان آفکہ بجواب سوال متنی واقع شود چون متنی القتال ای فی حجب طرف مکان اگر بجواب ال برنی افتد شو چون این بدای فی السبق بتانی **سوال** تعریف ہم طرف ہستہ چیست جواب ہم کہ ساختہ شود از فعل مضارع توالا کہ کند بر زبان وقوع حدث یا مکان وقوع حدث **سوال** از نواحی مشتق میسازند **جواب** ہر کہ مناسبت میان طرف و فعل نہی را فعل در طرف واقع میشود **سوال** از فعل مضارع ہر ایک نیز **جواب** ہر کہ مناسبت میان نہی و حرکات و سکانات **سوال** یک صیغہ را چہ مقرر کردہ کہ مشترک شد میان طرف مکان زمان **جواب** ال ہر عایت بتعین ہستہ کہ مضارع ہم مشترک است میان ال و مستقبل **جواب** وہم نیز کہ فعلی از افعال غیا و چنان نیست کہ زمانی باشد نہ مکانی با الحس پس عایت تلامز طرف زبان و مکان اکتفا بر یک صیغہ کردہ شد علامت مضارع را کہ کلی حر و فائین باشد حذف کن چہ ہر گاہ از مضارع تغیر خواهند کرد و بقا و علامت مضارع را و جہی نیست و ہم مشتق در اول و آخری اول انچه باقی ماندہ ہست بعد حذف حرف مضارع در آرای بجای حرف مضارع **سوال** ہم مشتق چہ آوردند **جواب** بسبب مناسبت ہم طرف با ہم مفعول ہر چہ ہم طرف ال است بر طرف و ہم مفعول ال است بہ مفعول و در طرف فعل واقع میشود و چنان کہ بہ مفعول **سوال** برای ہستہ ہم مفعول آوردہ چہ اوراد ہم طرف زمان کہہ کردند **جواب** ال التباس ہم مفعول نرود کند تا قبل درین جواب خدوہ است زیرا چہ ہم طرف ہر باب ثلاثی نہی ہستہ یا ہی مجرور نہی بر وزن ہم مفعول آن باب ہی ہستہ ہم کہ فی التباس این ہر دو اعتماد بر قمریہ میشود و چنان اگر ثلاثی مجرور ہم التباس میشود ہر قباضی نیز



چنانچه می آید سوال مثال چیست جواب آنکه بجای فاکله او حرف علت باشد و سبب آنکه  
در احوال مانند صیغ سه تا مثل مثال نهاده شد سوال چرا از مثال مفتوح العين میگویند  
اسم ظرف کسوا العين می آید جواب اول زیرا چه خروج از حرف علت کسوا کسواست  
بسیار است خروج از حرف علت سوی نموده افتحه زیرا چه بکسر عین خفیف است بر زبان آید  
بفتح عین یا ضم آن و بر تاء هر این فن مخفی نیست که در ضم و فتح خروج از ضمعه جوی کسوا لازم  
خواهد آمد زیرا که و او از دو ضمعه پیدا است و این القل است مگر آنکه گفته شود که و او ساکن  
و در کسب است قاعده جوابی و هم مثال از کسوا العين فی الغابر آمده است و اینست  
مثال مفتوح العين فی الغابر میگویند همین فی الغابر و هم طرف مضارع کسوا العين تبعیه تابع و کسوا العين  
خواهد شد پس هم طرف مثال مفتوح العين فی الغابر و معنویم العين فی الغابر هم کسوا العين  
که دو شد بنظر احاق قلیل با کثیر و صاحب مراح فرموده که اگر از مثال مفتوح العين  
مفتوح العين گفته شود ظن با یغمی خواهد کرد و بدید که میم صلی است و در نشن فعل مثل جوی  
است و بر تقدیر کسوا نشان این ظن پیدا نیست زیرا چه فعل بکسر عین و کسوا هم توفیق یافته  
و با یگویم که همچگونه محل ظن احدالت میمنت زیرا چه میم از سه در و اکثر امثاله اشتقاق او  
ساقط است پس نتیجه و مشخص کلمات چگونه این ظن خواهد کرد و اگر سر از فاعل ظن تمام  
غیر متبع است پس بحال کسوا هم عوم را ظن وزن فعل خواهد شد زیرا چه عوم و عیالین  
فعل بعد از متبع معلوم خواهد گردید و غیر متبع ازین داوی بر کنار است و همچنین اگر کسوا  
ای عین کلمه بحال خود مانده است طرف کسوا العين آید همچو مضرب از غیر متبع متبع ازین متبع  
در پنج گنج زیرا چه هیچ ضرورت تغیر از اتباع عین نیست مگر در ناقص ای آنکه لام او حرف  
علت باشد و او باشد خواه یا و اع است از آنکه فاکلمه یا عین کلمه او حرف علت باشد یا  
نباشد پس هم طرف اینها مفتوح العين آید اگر چه مضارع کسوا العين باشد همچو مر از یری  
و موقی از دوقی لقی و مطوئی از طوی لیطوی زیرا چه اگر با اتباع عین مضارع کسوا العين  
طرف بکسر عین آید توالی کسرات لازم خواهد شد زیرا چه یا از دو کسوا متولد است و کسوا  
سوم کسوا عین و این توالی کسرات ثقیل است و اگر ضمعه عین باشد ثقل نماند پیدا خواهد گردید

لهذا بنظر خفت فتح عین را اختیار کردند سوال در را و یر می هم توانی کسرت است جواب  
 بنظر و رت خوف لبس اینجا کسره را متغیر کردند زیرا چه اگر در را می عین را فتنه دهند باضی با  
 مفاعلت مشتبه شود و اگر در یر می عین را فتنه دهند به فعل لفتح عین مشتبه گردد سوال  
 مر می لفتح عین نیز مصدر یر می التباس میدارد جواب التباس مصدر یر می به جهت قلت  
 مصدر یر می جائز داشته اند سوال در لفیف مفروق که فاکلمه و لام کلمه و حرف علت  
 است چهار رعایت فاکلمه نکردند که اسم ظرف او کسور العین می آمد بلکه رعایت لام کلمه  
 کرده اسم ظرف او ففتح العین می آرند چون سوتی لفتح فاف جواب زیرا چه سوتی لفتح فاف  
 از سوتی که سرفاف خفیف است و خفت مطلوب است کذا فی شرح الزخانی پس آنچه بعضی از فضلا  
 ظرف و قی لقی سوتی نوشته اند غلط فهمیده اند و مضاعف که ظرف او هم مطلقا لفتح عین  
 آید چون سرفاز لقی جای گرفتن و وقت گرفتن و متوازن لقای جای آرام گرفتن و وقت  
 آرام گرفتن همچنین است و پنج گنج و مضاعف آنکه دو حرف از حروف صحیح آن از یک  
 جنس باشند و لام کلمه را تنوین ملحق کن زیرا چه تنوین خاصه هم است تا اسم زمان بمان  
 کرد و بحسب هم ظرف مفعول جایی کردن و زمانه کردن صیغه واحد بحسب هم ظرف  
 مفعولان دو جا کردن و دو زمانه کردن صیغه تثنیه بحسب هم ظرف مفاعل سه پای  
 کردن و همه زمانه کردن صیغه جمع بحسب هم ظرف بدانکه نسبت هم ظرف منقسم بدو قسم  
 مذکور و نوشت زیرا چه تذکیر و تانیث مشتقات باعتبار فاعل است و در اسماء ظرف فاعل  
 ماخوذ نیست پس قسم کردن آن خطاست و آنچه مذکور یافت تفصیل اسم ظرف  
 ثلاثی مجرد بود و اما از غیر آن پس اسم ظرف هر باب ثلاثی فاعل مجرد و یا فاعل مجرد  
 هم مفعول آن باب می آید چون از یکم مکرمه و از صرف مصرف و از دمج و دمج و دمج  
 علی هذا سوال چرا بر وزن هم مفعول می آرند بر وزن هم فاعل جواب زیرا چه  
 هم مفعول با اسم ظرف مناسبند و از اینجا که گذشت و نیز اسم مفعول بسبب فتنه یا قبل آخر  
 بنسبت هم فاعل خفیف است و خفت مطلوب می باشد سوال درین هنگام میان اسم  
 مفعول و هم ظرف التباسی پیدا شد جواب بر کسرت این التباس اعتماد بر قمریه و تقام

کرده اند فصل اینیه که گفته شد بحث اسم ظرف بود چون خواهی که اسم که بنا کنی سوال  
 تعریف اسم که چیست جواب اسم که هست که ساخته شود از فعل مضارع تا و الی  
 کند بر وسط فعل ای چیزیکه بنده و استقامت او فعل ای حدث از فاعل صادر شود و علامه  
 افتخارانی نوشته که آن نمی شود مگر در افعال متعدیه علامه که اثرش تا مفعول است سوال  
 از فعل چه مشتق می سازند جواب بهت مناسبت میان آن و ذی آن سوال این  
 مضارع چرا میگردد جواب بسبب آنکه اسم که دال است بر آن و آن و وسط میشود و در  
 رسانیدن اثر فاعل تا مفعول و بر مفعول ال است اسم مفعول پس میان اسم که مفعول  
 مناسبتی شد و اسم مفعول ما خود است از مضارع علامه است من ماری را که یکی از حروف اتمین  
 باشد حذف کن زیرا که مضارع باقی مانده تغییر یافته و میم کسور و راول و ای در اول  
 آنچه باقی مانده است بعد حذف حرف مضارع در آن بجای حرف مضارع سوال میم را چرا  
 زائد کردند جواب الیق بنیاد حرف علت بودند و یادتی آنها ممکن نیست چنانچه  
 تفصیل آن در تبیان شرح میزبان در بحث اسم مفعول نوشته شده است پس میم را  
 که مناسبت و او است زائد کردند سوال میم را کسور چرا کردند جواب میم را اگر  
 مفتوح میگردد با اسم ظرف و اگر مضموم میگردد با اسم مفعول باب افعال ملتبس میشود  
 لهذا کسور میگردد سوال میم کسور را در اول چرا آوردند جواب تا از عنفوان تلفظ  
 معلوم شود که این صیغه اسم که است سوال میم را اگر در اسم ظرف کسور و در اسم  
 مفتوح میگردد هیچ التباس لازم نمی آید جواب ظرف کثیر الاستعمال است از هر باب می آید  
 بخلاف اسم که پس فتح مناسب ظرف شد سوال در فعال چرا کسور دادند زیرا چه اگر فتح  
 میدادند فرق از ظرف بسبب یادتی الف حاصل میشد جواب در فعال نیز میم را کسور دادند  
 تا حکم باب آن مختلف نشود و عین کلمه را فتح ده اگر مفتوح نباشد ای مضموم و یا کسور بود  
 و اگر مفتوح باشد بحال خود ماند و لام کلمه را تنوین ملحق ساز زیرا چه تنوین خاصه اسم است تا  
 اسم که پیدا شود بحث اسم که مفعول کسیریم و سکون فا و فتح عین مملای آن که کردن  
 صیغه واحد بحث اسم که مفعولان دو آن که کردن صیغه ثنیه بحث اسم که مفعول فتح میم کسر

عین جمله ای است که کردن صیغه جمع بحسب اسم آه و گاه باشد که بعد عین کلمه الف زیاده کنند  
یا بعد لام کلمه تا زیاده کنند پس میگرد و صیغه اسم آه میباشند تصریفه مفعال مفعولان  
مفاعیل و مفعلة مفعلتان مفاعل و آنچه شراح محقق نوشته که جمع مفعلة مفاعیل است و لا  
تصریحات قوم است سوال و مفاعیل از آنجا رسید جواب هر گاه وقت ساختن جمع  
مفعول عین آه و اند الف مفعول بسبب کسر و قبل باشد ف بصیران میگویند  
که اصل وزن اسم آه مفعول است و اما مفعول و مفعلة پس هر دو فرع مفعول است زیرا که هر دو  
فرع مجز و میشود و نزو سکاکی اصل وزن اسم آه مفعول است و مفعول مختصرا و است که الف را  
بلا عوض حذف کردند و همین است مختار حضرت بحر العلوم قدس سره در مفعلة تا مفعول  
نحو وقت نرا که کرده شد و همین جهت در مقول مقوله و امثال آن تعلیل قیال نه کردند  
که در اصل مقول است و آنجا وقوع ساکن بعد و اواخر تعلیل یافته میشود و شیخ ابن جابر  
فخته که صیغه مفعول اسم آه مفعول است و اما مفعلة بنا پس سماعی است و گفته اند  
است اسم آه بر وزن فعال بکسر فاجون سر و آنچه بدان وزن در زویم گفته اند  
شعری الارب و ضیاط ای آه و خن و جمع آن فاعل بفتح فاست و اما مفعلة پس به فتح هم  
هم بکسر میم متصل است در صوت اول اسم ظرف است ای مکان معهود و در صوت ثانی  
است اولش مرقیة ای له صعود پس شکی واحد یعنی نزد بان را بعد و اعتبار مرقاة  
و مرقاة بکسر میم میتوان گفت کذا فی شرح النخانی و بعضی اسما بر وزن نخل میم  
نخلی یعنی آله فعل یافته شدند چون مدق ای آه که کوften و نخل ای آله میتن و صاحب  
قول باشند و ذاینها حکم کرده و مدق بکسر میم و فتح عین موافق قیاس بهم آمده است که قبل  
ما که در مرقاة مشعوط پس اشتقاق و اسما را که نیستند بلکه جوامدند موضع برای آلات  
معوضه و ظروف معینه نه برای وساطت بحدوث فعل ای حدیث پس کلمه آلهی است  
ظرفی است که سر و در آن میکنند و در این آلهی است ای ظرفی است که در آن روغن میشود  
میشد و غیر آن مشعوط آلهی است ای ظرفی است که در آن معوط وشته شود و آن داروی  
دینی ریخته شود پس اگر سر و اشلا و ظرف دیگر غیر آنکه موضوعی است برای سر نمند



ای بسیار کننده یک صیغه واحد مذکر بحث اسم تفضیل افعلان ای بسیار کننده گان و مردان صیغه  
ثانی مذکر بحث الف افعلون ای بسیار کننده گان همه مردان صیغه جمع مذکر بحث الف اول  
جمع مذکر سالم است که بنا و واحد در و بسلامت است و صیغه دوم جمع مذکر تکسیر است که در صیغه  
واحد بسلامت خوانده تغییر یافته و چون صیغه بیسومث از اسم تفضیل نیاگنی بود حذف علامت مضارع  
افرا ضمه در زیر که چون علامت مضارع بسبب وقوع تغییر و صیغه مضارع حذف کردند فاکمه  
اسا کن اند و زائد کردن حرفی بسبب انحراف در بیسومث از وجه مذکر سناست افتاد اند  
حرکت فاکمه را ترجیح دادند و چون ضمه قوی است و اول کلمه تحمل آن می تواند شد لهذا ضمه را  
اختیار کردند و عین کلمه را ساکن کن زیرا چه بسبب ضمه فاکمه نقل پیدا شد پس بسکون عین  
کلمه فاعول گردید و بعد لام الف مقصوده که علامت تانیث است و آن الفی است که بعد  
از نه نباشد لاحق کن و چون ما قبل الف فتح می باید لهذا لام کلمه را فتح ده تا اسم مؤنث  
گردد بحث اسم تفضیل مؤنث فعلی بسید کننده یک زن صیغه واحد مؤنث  
بحث اسم تفضیل فاعلان بسیار کننده گان دوزنان صیغه ثانی مؤنث بحث اسم تفضیل  
فعلیات و فعل بسیار کننده گان همه زنان صیغه جمع مؤنث بحث اسم تفضیل اول صیغه  
جمع مؤنث سالم است دوم صیغه جمع مؤنث بکسر است و بنی آید اسم تفضیل از غیر لای  
یعنی ثلاثی مزید و رباعی مجر و مزید مسووال چرا از غیر ثلاثی مجر و بنی آید جواب زیر چه  
محافظت جمیع حروف ثلاثی مزید و رباعی در افعال ممکن نیست چه این وزن زائد از سه  
حرف الگجایش ندارد و اگر بعض حروف را زائد میکردند التباس میشد میان رباعی  
و ثلاثی مزید فیه و مجر و معلوم نمی شد که این حروف موجوده تمام حروف هستند یا بعض  
سوال از اعطاء عطی اسم تفضیل استعمل شده است گفته میشود اعطاء کلمه تیار و چنین  
اختصار از اختصار یعنی مختصر تر و فاعلس از افلاس یعنی مفلس تر جواب شاد است و  
مزید و بیبویه از افعال قیاسی است زیرا چه در رباعی آن از افعال تغیری نیست مگر حذف  
یکم و آن جائز است چنانچه در مضارع هر کلمه باب افعال یکم و هر واحد می کنند  
و میر و جائز است که اند بنا و فعل التفضیل از رباعی ابواب ثلاثی مزید فیه چون الفعل

و استقبال قیاسا و شیخ رضی قول بر این پسندیده و نزد جمیع طرق بنابر اسم تفضیل از ابواب  
غیر ثلاثی مجرد آنست که اول اسم تفضیل از ثلاثی مجرد که در آن معنی قوه باشد یا حسن  
یا قبح باشد بناسازند بعد از آن مکتدر همان باب غیر ثلاثی مجرد را نیز آن نمایند چنانچه  
گفته شود زیرا شدیده استخر اجا و عمر و اشده و نه که اما و قس علی هذا و از ثلاثی مجرد که معنی  
لون و عیب باشد اینست مذہب البصرین و آنرا کوفین پس جایز سیدارند بنابر  
اسم تفضیل از دو لفظ یعنی سواد و بیاض ای اسود و ابیض زیر اینها این هر دو اصل  
الوان هستند پس جایز است که ثابت شود برای اینها چیزی که ثابت نشود مگر غیر  
اینها را و از این اصل اسم تفضیل این دو لفظ سموع هم شده است و بصیران آنرا شای  
گویند سوال چرا از لون و عیب نزد بصیران اسم تفضیل نمی آید جواب از لون  
و عیب افعال صفت مشبیه می آید چون احمر و امی پس اگر افعال تفضیل آید التباس بود  
سوال چرا اول افعال تفضیل را نه آوردند جواب افعال صفت دلالت می کند بطریق  
ثبوت و افعال تفضیل دلالت میدارد بر ثبوت مع زیاده و مطلق مقدم است بر خاص  
سوال اصل و ابدا هم تفضیل آمده است و حال آنکه عیب است جواب اینست  
باطنی است و از عیب باطنی اسم تفضیل می آید و مراد از عیب در کلام متن عیب ظاهری  
ست و کسانی که عیب را مقید بظاهری نمی سازند جواب میدهند که این الفاظ  
بطریق شد و ذ آمده اند و از افعال ناقصه اینست مذہب بعضی بکمان آنکه افعال  
بر زمان دلالت می کنند نه بر حدث و افعال بر حدث است و نزد بعضی از کسان هم  
خواهد آمد و برای شیخ رضی بدین جانب است زیرا چه افعال ناقصه دلالت بر حدث می کنند  
و از فعلی که قابل زیاده و نقصان نباشد پس نخواهد آمد اسم تفضیل از ماضی و غیب  
بغیر و از فعل منفی تا انقلاب لازم نیاید چه فعل منفی و ال بر نفی است و افعال  
است و از افعال غیر متصرف چون نعم میسر چه هرگاه عینه باشد و دیگر مثل امر و هم فاعل  
و هم مفعول و غیره با وجود شدت احتیاج بدینا ازین افعال نماند پس اسم تفضیل بدین  
اولی نخواهد آمد تمثیه بدانکه قواعد این فن کلیه قلیه نیستند که منتقص نشوند و اوله و توجیهات

۲۰  
کتاب تفسیر  
در بیان معنی  
و احوال  
و احوال  
و احوال

که ذکر آنها در بیان و درین تتمه البیان کرده شده است از قبیل نکات بعد الوقوع  
 مستند الوقت الوقت شکر خالق هر صغیر و کبیر است که این رساله مختصره بجاه جاوید ثانی  
 در سال ۱۲۸۴ هجری در بلد کوار السور و چون پور بدر سه خفیه امامیه جناب کتاب و قرآن  
 فضلاء رتبه شناس علماء مورد الطاف ایزدی مهبط اعطاف سرمدی مخزن فیض  
 کرم صاحب جو و درجهم حاج حرمین زبده کونین جناب حاجی محمد امام بخش صاحب  
 زبده قدره فی المنشآتین پایانجام و اختتام رسید امید از ناظران بالانصاف آن است  
 که اگر خطا کئی یا چند باصلاح تشاو فرمایند و اگر لفظی بر دارند بدعای تجیر او فرمایند صلی الله  
 تعالی علیه و علی آله و اصحابه اجمعین

## خاتم الطبع شکر این و نشان که کتاب مفید مبتدیان و نشیانی مسمی

بسیان شرح میزان مع تتمه البیان شرح تتمه المیزان از افادات فطین خان وکی  
 و در آن جاریه مستقول و منقول حاوی فروع و مصلح حاجی حافظ مرادانا ابوالحسنات  
 محمد عبدالحی ادام فیضه العلی سابق ازین بار اول حسب اجازت جناب مصنف

ممدوح در سال ۱۲۸۴ هجری و بار ثانی حسب اجازت جناب مولوی محمد حسین صاحب  
 در سال ۱۲۸۵ هجری بمطبع اسمعیلی بطبع آمده مفید امام گشت و بی

از مبتدیان از آن فوائد برداشتن چون درین روز

که امی نسخه اشش باقی نمانده بود و مشتوق طالبان

از حد افزون گشته لهذا حسب اجازت

جناب مصنف ممدوح و جناب مولوی محمد حسین صاحب

کثیرین حافظ محمد عبد الستار خان کاتب

مره ثانیة انقل کمال در شهر شعبان

بمطبع بهار گشت طبع

کتابخانه

جائز نیست برای فرق میان معلوم و مجهول چون مدبر مدبر ال معلوم است و مدبر و ماضی معلوم است از باب  
 انصر معنی کشید و از کرد آن یکم و چون خواهست که او غامک نشند ال اول را بعد از کسان در دوم او غام کرد  
 مدبر این مثال آن قاعده است که دو حرف از یک جنس هم آیند بسبیل لزوم در یک کلمه و هر دو متحرک باشند  
 و احتمال است که این مثال قاعده اول را باشد پس اصلش مدبر بود و وزن فعل یکون عین مصدر و پس  
 اول را در دوم او غام کرد و مدبر شد و هر چه مدبرش بود و بود و صانع غائب معلوم است از باب انصر معنی کشید  
 و در آن میگرد و خواهی بود و از خواهد کرد آن یکم و صمد ال اول را نقل کرده با قبل از دوم او غام کرد  
 مدبر این مثال آن قاعده است که دو حرف از یک جنس هم آیند بسبیل لزوم و هر دو متحرک باشند و باقی و ساکن  
 باشد یکون غیر لازم و باقی امثله گذشت مدبر آنکه دو حرف متقارب در خروج حکم و حرف متجانس دارند  
 در او غام چون خواهند که میان متجانس بود و غام کنند حرف اول را از جنس دوم سازند بعد از او غام کنند یکون  
 یعنی مانع از قیاس باشد و اول تمام صفتی باشد که غایتش است هم باشد که در آنجا اول را از جنس دوم بخواهند  
 کرد چنانچه گذشت چون گاه بن صفت ملویل بود و موقوف بر معرفت مخارج و صفات است درین مختصر کنایه  
 نبوده است مصنف گذشت و چون که قواعد او غام نموده و اول گفته بود و نهاد و مثال از آن برد و گفت چون عبت  
 و است عبت در اصل مخدع و غمزه بود چون دال و تا از یک مخارج هم مدند دال را تا که و ندر تا را در او غام  
 کردند عبت شد صیغه و دال حکایت نفس معلوم است از باب انصر معنی کشید که دوم و عبت است از باب  
 در اصل لبثت غیر مشد بود چون تا و تا صیغه متقارب از مخارج هم مدند تا را تا که و ندر تا را در او غام کردند  
 صیغه و دال حکایت نفس معلوم است از باب انصر معنی کشید که دوم عبت است مثال و در حرفت و تلفظ  
 از یک مخارج است و لبثت مثال و حرفت متقارب در و مخارج است و آنکه در او غام متجانسین در  
 یک حرف مانع از کتابت ابراز میکند چون مدبر در او غام متجانسین ابراز کند چنانچه عبت و لبثت  
 و در و کلمه بکار ابراز کنند خواه در متجانسین باشد چون قاصد و خواه در غیر متجانسین چون قد و عابد و آنکه  
 این همه که مرین بحث مذکور شد میان قرین مضاعف بود اما حکم متاعف رباعی همچو حکم صحیح است و در روی تحلیل  
 و تغییر نمی افتد چون فذیب و صفتش نیز که شرط در او غام است که میان و حرف مدغم و مدغم فیه فاصله نیا  
 و در رباعی فاصله حرف باشد و هر چه صفت درین قواعد و جوب و جواز از امتناع او غام  
 اشاره نکرد و بعد اتمام قواعد خواست که درین باب این را بطور قاعده کلیه بیان کند پس گفت هر جا که حرکت

درست و نام واجب است و اقام هم واجب است چون مذکور شد که وجوب اقام و جواز و امتناع آن با  
حرکت حرف دوم از دو حرف که یکیش از واجب است نه مجاز و اقام نیز واجب است نه مجاز مثل مذکور  
که ماضی معلوم است از باب نصر حرکت حرف دوم واجب است از جهت بنا بر این که اقام و امتناع  
در چنین سیدیه آن بدون تعدیل شدن در هر دو حرکت حرف دوم مجاز است و اقام نیز مجاز است چون لم یدر  
بلفظیک حرکت حرف دوم از دو حرف که از یک جنس اند مجاز است و اقام حرف اول در حرف دوم مجاز است  
و این در فعل است که مجاز بر آن جزم کرده باشد و در فعلیکه معنی بر ساکن است چون آمد و پس در لم یدر  
لم یدر و پس حرف دوم محبت عامل مجاز ساکن است مجاز است حرکت دادن حرف دوم وقت اتفاق  
ساکنین چون آمد و القوم پس اگر در لم یدر و اقام کند حرف دوم را حرکت دهند منتهی از جهت متابعیت  
و فتحه ثانی بر اخف الحركات و کسره از جهت آنکه اصل است در حرکت یک ساکن در نیز گویند لفتاب اقام پس درین لفظ  
هم حرکات ثلثه آخر مجاز است و هم سکون آخر لفتاب اقام بداند که هر متعارف که معنوم العین باشد در و چهار  
و جبر است ترک اقام و اقام با هم حرف ثانی بر وسطه متعاقبت معین کلمه و فتحه حرف ثانی ثانی بر اخف  
الحركات و کسره از جهت آنکه اصل است در حرکت یک ساکن و همچنین در امر از متعارف معنوم العین و در  
متعارف مکسور العین مفتوح العین و غیره و است و همچنین در امر آت و هر جا که حرکت حرف دوم متعین است  
اقام نیز متعین است چون مدون متعین بودن و عین مفعول یعنی باز داشته شده از باب افتعال  
و جمیع متعین بر لفظیک حرکت حرف دوم از دو حرف که از یک جنس متعین است اقام حرف اول در حرف دوم  
نیز متعین است و این در فعل است که ماضی غیر بالهون آن با و می متصل شود چون مدون ضعیف جمیع متعین  
ماضی سوف از باب یفعل یعنی دراز کردن آن زمان پس درین ضعیف حرکت اول دوم متعین است و همچنین او را  
متحرک نمیتوان سازید که اگر متحرک باشد چهار فتحه ازین هم آید و توانی اربع حرکات تقبیل است و توان متمیز  
جمیع نوشتن ماضی اگر چه کلمه علی و است اما از جهت ثبوت امتزاج با کلمه دیگر که بجز کلمه پس مدون اگر چه  
در واقع دو کلمه است یکی کلمه دوم وزن لکن از برای تفهیم امتزاج کلمه و احد است بواسطه آنکه فعل لفاعل  
احتیاج بسیار دارد و وجه اولی نامل محال است و این مثال آن کلمه است که سکون ثانی در یک کلمه باشد و مثال آن  
کلمه که سکون ثانی در دو کلمه باشد چنانکه رسول الحسن پس درین لفظ نیز حرکت لام دوم متعین است زیرا که  
تقریب برای اقام تحرک نشود پس اقام متعین است و چون بر سهو است و در بعضی اوقات اقام نیز آمده است

چنانکه شایع در میان میگویند که در لغت بکین واکل و غیر هم ادغام نیز آمده و میگویند در وقت لغت ثانی این  
شاذ و قلیل است و نیز میگویند که بعضی ایشان الف زیاد میکنند بعد از ادغام نحو قان و رواست تا ماقبل این  
صنایع ساکن باقی مانده چنانکه ماقبل صناع ساکن است در غیر دیگر نحو ضرب و ضربین و این در لغت قلیل آمده است  
**سوال** در جی چرا ادغام واجب است یا آنکه حرکت حرف دوم واجب است جواب یکی جواب سابقان ذکر  
شده و بعضی جواب داده اند که بای اخیر لازم نیست زیرا که گاهی حذف کرده میشود و گاهی که اصل میگوید بود بر وزن  
سمعوا حرکت یای دوم را نقل کرده با قبل دادند بعد از آنکه حرکت ماقبل یا را حذف کردند چنانچه شد و گاهی بدل  
کرده میشود و نحو جی که اصل یی بود و حاصل آنست که ادغام میکنند برای تخفیف حاصل میشود گاهی نیز حذف و  
گاهی بقلب پس احتیاج ادغام باقی نماند و نیز در اکثر ادغام کرده میشود پس نمی گفته میشود زیرا که علت ادغام  
موجود است قال فی التصحیح اما ادغام و ترک کلاهما فصیح و الفکاک و تریقه بعضی عار که سه می و مستخرجی  
گفته از آنکه که و مناسب بای ساکن است که سکون یا بسبب ادغام پیدا شده است یا برای آنکه گاهی  
مین نقل کرده شده است طرف قانعده ادغام کردند و در دو کلمه حرف صحیح اگر ماقبل اول ساکن باشد چنانچه  
قرم یا لک یا دو هنره باشد چون قضا یا کسره املک یا اول دره باشد چنانچه فی یوم یا اول های سکه  
باشد چنانچه یالیه ملک یا اول مدرغ فیه باشد چنانچه رب یا کس او غام متعین بود و قول در دو کلمه فصیح  
اگر ماقبل اول ساکن باشد یعنی دو حرف متجانسی در دو کلمه جمع شود ماقبل اول متجانسی حرف جمع باشد  
چنانکه قرم یا لک قرم شش قاف و سکون رای مملو و سیم سیمی سید و ملک کسر لام و آن نیز پس که حق  
یکجه باشد این چهار ادغام قلام پس در اینجا دو حرف متجانس در دو کلمه بهم آمده و بود متحرک هستند لکن ماقبل حرف  
اول صحیح ساکن است لکن ادغام متعین گردید زیرا که اگر ادغام کرده شود بعد از سکون سیم اول بغیر نقل حرکت ماقبل  
اجتماع سکون لازم آید و نیز مختصر و اگر بالنقل ادغام کرده شود تغییر بنای کلمه لازم آید و بسطه امر عارض متصل  
یعنی حرف ثانی جایگاه را نیست اما سخا کونه ادغام حرف اول در حرف دوم از دو کلمه اگر ماقبل اول ساکن صحیح است  
رد او درست سید یا کاهی قبل حرکتش با قبل و گاهی با سقاط آن غلط باشد و در ادغام الف یا کسره یا لک  
در اسم مجرور از ادغام رجوع کرده اند لکن مراد از ادغام اختفاست چنانچه این معاجیب در شرح قرصیه  
قول فی این مورد که حرکت قول الف و لام و الا اختفا یعنی مراد از ادغام اختفای حرف اول است که بسیار ادغام  
است نه ادغام حقیقی پس بجز اطلاق ادغام بر اختفاست زیرا که اختفا سبب ادغام است و در شرح متصل گفته

که این موضعی است که محققین در آن اضطراب کرده اند زیرا که می بینیم شفق اندر این که او غام در ضرورت صحیح نیست  
و فرا مبتنی بر اینکه او غام صحیح است و شمس طبعی این بر دو قول راجع کرده و گفته که قرا از او غام احتفا اراده کرده اند  
او غام این از انجمن است گویند که قریب او غام است و بخوبی از او غام او غام محض اراده کرده اند زحمت نزدیک ایشان  
او غام در ضرورت جابر نیست و این حاجب گفته که این جواب اگر چه نیک است بحسب ظاهر مگر ثابت نمیشود که قرا  
از او غام منع کرده اند بلکه او غام کرده اند او غام صریح پس ادلی است و بر بخوبی زیرا که قرا ایشان حجت نیست مگر  
عند الاجماع و از فرا اجتماع است از بخوبی پس اجماع ایشان حجت نباشد مع مخالفت قرا و از قید حرف صحیح  
اخترازش از انکه باطل اول متجانسین ساکن حرف صحیح نباشد که او غام را آنجا جابر است خواهده باشد چون قال لهم  
و قبل لهم و داوود و داوود ساکنین باشد غیره چون ثوب بگوید از قید ساکن اخترازش از انکه باقیل متجانسین متحرک  
باشد که در ضرورت نیز او غام جابر است چون کنشی طبع علی قلوبهم قولا و یاد و بهره باشد چون قرا از انکه جابریم باضمی  
سعد است از باب ضرب و اجوبه یا می و بهره را لام در اصل چنین بود یا متحرک باقیل مفتوح یا بار یا لاف بدل کرد و جابر شد  
معنی آمد و اشراط یقع به و سکون شین مع و در ادعای ملتین معنی ساطع جامع شرط بختین و باضمی نوشت غاشبه  
راجع است سو قیاس و این کلام عبارت است از مصحف مجید در ضرورت نیز او غام متع گردید برای عدم حصول تخفیف  
و در او غام بلکه بهره ساکن که بعد از آن بهره متحرک باشد یا در یک کلمه بود یا در دو کلمه پس اگر در دو کلمه بود او غام کرده شود اول  
در انانی و قتی که آن دو بهره در آن صیغ باشد که موضوع بر تضعیف باشد چنانکه عین کلمه باب لتخفیل چون سأل  
که او غام در ضرورت واجب است زیرا که اگر او غام نشود لازم آید خلاف وضع چنانکه در تخفیف بهره گذشت و اگر  
آن دو بهره این چنین نه واقع شوند او غام جابر نیست و قریب بروزن قریب در او اگر در دو کلمه باشد چون افرز آتیه و افری  
ایک نزد اکثر عرب واجب است تخفیف بهره نه او غام و همین مذہب پولش و خلیل است و مصنف نیز در باب انبها افتیا  
کرده زحمت از او غام بهره انتفاع نمود و سیبیه گفته که او غام واجب است و قتی که اول ساکن باشد و قریب گفته که جابر است  
و قتی که در متحرک باشد چون قرا ابوک و همین متعده است و در معنی نیز ترجیح کرده چنانکه گذشت و سیبانی توهم کرده  
سیبویه از او غام قولا یا اول مد باشد یعنی در حرف متجانس بود و کلمه هیچ شود و اول متجانسین مد باشد فی یوم  
فی بکر فارسیست از حرف جابر یوم لفتح یا می تخفیف و سکون و او معنی در مجرور است در ضرورت هم او غام  
مستخرج است از برای انکه هرگاه او غام در هر علی فضیلت مد است که حاصل بعد مد را قبل از اجتماع لهذا در ضرورت  
او غام جابر نیست و این مثال مدیای است و دومی چون قلوا و ان و مثال الفی نیست زیرا که او غام اقصا



باقی ماند محض بصورت ملحق به پنجم حرف اول تنجائین سر کلید و مثل و وزن است ششم حرف اول تنجائین  
کلمه علی و یا شد مثل یکدیگر درین برده صورت اگر ادغام کرده شود لازم آید ابتدای سکون را در تنزل و تنبیه  
که بعد تحریک یا در افتد یعنی ادغام تهای مضاعف در تهای باب تغل و قاعا جازمه و وقتیکه بعد تحریک افتد چون  
فقتنزل قتیبا علیا بعدیده افتد نحو القوا بمنزل و قالوا اتباعه زیرا که فعل ثقیل است پس شکر از ثقل را باید شنود  
اگر چه قیاس آنست که ادغام نشود زیرا که حرف اول از مثلید آن تهای مضاعف واقع است و در صدر نظام و مضاعف  
محول او قاعا جازمه نیست برای فرق میان حروف و مجهول و در بعضی از کلمات مضاعف طلب آمده است چون  
تقفی البازنی کلمات بفتح کاف و کسر لام معنی سخن را جمع کلمه یعنی در بعضی کلمات مضاعف که دلیل بر نیاید بقیاس  
بصرف علت آمده است و این بدو گونه است یکی سمعی یعنی بظلال قیاس زیرا که بدل حرف صحیح حرف علت موجب ثقل است قیاس آنست که  
حرف علت را با حرف صحیح بدل کند که در بدل بدل افتد بهر دلیل این قسم صفت آورده چون تقفی البازنی تقفی لبقاف و ضاده حمیه  
ماضی معلوم است از باب تفعیل مثلش تقفص بود ضا و سوم ایاب بدل کرد و بعد دیدی یا شخو کما قبل آن  
مفتوح گشت بافتل و بافتنی شد و کسر اللغات است تقفی بفتح تین تا و قاف و تشدید کسر و ضا و معجمه  
یعنی از بی وزن باری باری موعده و زامی سقوطه و وزن قاضی نام جانور نیست شکاری که او را باز نیز گویند  
این پاره مصرعیت که عجمی شاعر و مدح عمر بن عبدالعزیز بن سمرقندیه تماشای او را کلام است و البازنی  
تقفی البازنی از البازنی کسر و وایع یعنی شرف و گرم است و بدین معنی اسرع و تعین ظاهر است و قسم  
دوم قیاسی چون دیوان که در اصل دیوان بود و او دوم بدل کرد و دیوان شد و مثال این قسم ذکر  
نمود و در بعضی حدیث آمده است چون ظلمت و است بظلال قیاس بلکه باید در بعضی کلمات مضاعف حدیث  
عین آمده است و وقتیکه متصل شود با و ضمیر فروع متصل حدیث حرف اول مثلید آمده مثل حرکت او با قبل بود  
نقل حرکت اول نموده بود یا کسر و حدیث در مضاعف بدو گونه است یکی سمعی و دوم قیاسی سمعی چون ظلمت  
و است که در اصل ظلمت و است بحسب عین بود و بعضی حرکت عین بقامید بند بعد از حرکت با قبل بعد او  
حدیث میکنند ایشان ظلمت و است بکسر فاسکونید ظلمت بظای حمیه معنی حلو شد کلام احدیست از باب علم  
اخذ است از ظلمت ظلمت بظلمت انصاع است لکثرة الاستعمال لکن الله تعالی قطعتم لکافون بخلاف تنبیه  
بفتح نیم و کسر آن یعنی بالیدم و دو است کردم خود است از مس ففتح نیم و تشدید عین که سودن است و قیاس  
آنست که حدیث کنند بلکه بحال خود نگارند و گویند ظلمت و است و ادغام نیز چه بر نیست از بهر آنکه ادغام لام

اول ثانی ممکن نیست زیرا که ثانی ساکن است و در اول لازم است که در غیره متحرک باشد زیرا ساکن و قسم دوم حذف  
و مضاعف یعنی بیاسی نیست هر جا که دو تاء در اول کلمه جمع شوند و ایا باشد که یکی را حذف کنند برای تخفیف چون  
تقتسرن و تنسیا بی حاصل است که در هر لفظیکه دو تاء فوقانی در اول کلمه جمع شوند و است که در دو را نگارند  
زیرا که بدین اصل است و او عام ممکن نیست از جهت لزوم ابتدا و البکون چنانچه گذشت و در است که یکی از دو  
تا حذف کنند برای تخفیف از سبک استماع متبیین موجب ثقل و کراهی است و اختلاف است در آنکه مخذوف کدام  
یکی از دو تاء است پس پیش بعضی بصریان مخذوف تاء دوم است بواسطه آنکه تاء اول حرف مضارع است و  
علاست استقبال و حذف او موجب اخلال است یعنی بعضی گفته اند که مخذوف تاء اول است و ثانی از نفس کلمه حذف او  
موجب خلل است و چه اول بهتر است بواسطه آنکه اگرانی بواسطه تاء دوم رسیدن است پس حذف کردن او از سبب  
است چنانکه در تقسیر که حاصل تقسیر بود و مضارع معلوم در ثانی از باب تفعل یا ینماطیب و احدیت و صیغ  
اگر خواهی گوئی تقسیر بدو تاء و اگر خواهی تقسیر بیک تاء آنکه در تقسیر و تنسیا عدد که مضارع مجهول اند از باب  
تفعل و تفاعل و تاء در اول کلمه هر دو آمده اند و حذف یکی از اینها جایز نیست درین قاعده قیده گیر نیست که هر دو تاء  
صیغه معلوم باشند و در بخار و صیغه مجهول جمع شده اند و حذف یکی از اینها جایز نشد سه ال درین صیغیت  
حذف و چه حذف یکی از اینها جایز نشد جواب در صیغه مجهول اگر تاء اول حذف کنند التباس صیغه  
معلوم همین باب لازم می آید اگر تاء ثانی حذف کنند التباس صیغه مجهول از باب تفعل یا ینماطیب لازم می آید  
از حذف جایز نشد معوال عکس چرا که در جواب صیغه معلوم سابق است از صیغه مجهول برای اینکه  
مجهول بنا کرده میشود از معلوم لهذا اولاد صیغه معلوم حذف یکی از اینها را در آشفته و تنهایی تباد و لون و الفت  
همچون تقسیر ال این لفظ از باب تفاعل است و ناقص یایی اصلش تنهایی بدو تاء فوقانی و یا  
متحرک و تنهایی بیک تاء فتح اول و که چهارم متبیین بیایان چیزی رسدن و بازداشتن چیزی و بازداشتن تاء اول باب  
در برای جمع تنهه پوشیده نیست لفظیکه در لفظ تنهایی است زیرا که در آخر کتاب آورده است دلالت میکند  
بر اینها یعنی این کتاب نهایت رسیده فقط ۴

خداوند  
که در هر دو  
تاء در اول  
کلمه جمع  
شوند و ایا  
باشد که یکی  
را حذف کنند  
برای تخفیف  
چون تقسیر  
و تنسیا بی  
حاصل است  
که در هر  
لفظیکه دو  
تاء فوقانی  
در اول  
کلمه جمع  
شوند و است  
که در دو را  
نگارند زیرا  
که بدین  
اصل است و  
او عام  
ممکن نیست  
از جهت  
لزوم ابتدا  
و البکون  
چنانچه  
گذشت و در  
است که یکی  
از دو تاء  
حذف کنند  
برای تخفیف  
از سبک  
استماع  
متبیین  
موجب ثقل  
و کراهی  
است و  
اختلاف  
است در آنکه  
مخذوف  
کدام یکی  
از دو تاء  
است پس  
پیش بعضی  
بصریان  
مخذوف  
تاء دوم  
است  
بواسطه  
آنکه  
تاء  
اول  
حرف  
مضارع  
است و  
علاست  
استقبال  
و حذف  
او موجب  
اخلال  
است  
یعنی  
بعضی  
گفته  
اند  
که  
مخذوف  
تاء  
اول  
است  
و ثانی  
از  
نفس  
کلمه  
حذف  
او  
موجب  
خلل  
است  
و چه  
اول  
بهتر  
است  
بواسطه  
آنکه  
اگرانی  
بواسطه  
تاء  
دوم  
رسیدن  
است  
پس  
حذف  
کردن  
او  
از  
سبب  
است  
چنانکه  
در  
تقسیر  
که  
حاصل  
تقسیر  
بود  
و مضارع  
معلوم  
در  
ثانی  
از  
باب  
تفعل  
یا  
ینماطیب  
و احدیت  
و صیغ  
اگر  
خواهی  
گوئی  
تقسیر  
بدو  
تاء  
و اگر  
خواهی  
تقسیر  
بیک  
تاء  
آنکه  
در  
تقسیر  
و تنسیا  
عدد  
که  
مضارع  
مجهول  
اند  
از  
باب  
تفعل  
و تفاعل  
و تاء  
در  
اول  
کلمه  
هر  
دو  
آمده  
اند  
و حذف  
یکی  
از  
اینها  
جایز  
نیست  
درین  
قاعده  
قیده  
گیر  
نیست  
که  
هر  
دو  
تاء  
صیغه  
معلوم  
باشند  
و در  
بخار  
و صیغه  
مجهول  
جمع  
شده  
اند  
و حذف  
یکی  
از  
اینها  
جایز  
نشد  
سه  
ال  
درین  
صیغیت  
حذف  
و چه  
حذف  
یکی  
از  
اینها  
جایز  
نشد  
جواب  
در  
صیغه  
مجهول  
اگر  
تاء  
اول  
حذف  
کنند  
التباس  
صیغه  
معلوم  
همین  
باب  
لازم  
می  
آید  
اگر  
تاء  
ثانی  
حذف  
کنند  
التباس  
صیغه  
مجهول  
از  
باب  
تفعل  
یا  
ینماطیب  
لازم  
می  
آید  
از  
حذف  
جایز  
نشد  
معوال  
عکس  
چرا  
که  
در  
جواب  
صیغه  
معلوم  
سابق  
است  
از  
صیغه  
مجهول  
برای  
اینکه  
مجهول  
بنا  
کرده  
میشود  
از  
معلوم  
لذا  
اولاد  
صیغه  
معلوم  
حذف  
یکی  
از  
اینها  
را  
در  
آشفته  
و تنهایی  
تباد  
و لون  
و الفت  
همچون  
تقسیر  
ال  
این  
لفظ  
از  
باب  
تفاعل  
است  
و ناقص  
یایی  
اصلش  
تنهایی  
بدو  
تاء  
فوقانی  
و یا  
متحرک  
و تنهایی  
بیک  
تاء  
فتح  
اول  
و که  
چهارم  
متبیین  
بیایان  
چیزی  
رسدن  
و بازداشتن  
چیزی  
و بازداشتن  
تاء  
اول  
باب  
در  
برای  
جمع  
تنهه  
پوشیده  
نیست  
لفظیکه  
در  
لفظ  
تنهایی  
است  
زیرا  
که  
در  
آخر  
کتاب  
آورده  
است  
دلالت  
میکند  
بر  
اینها  
یعنی  
این  
کتاب  
نهایت  
رسیده  
فقط  
۴

بسم الله الرحمن الرحیم

## خاتمه الطبع

تقدیر و المنة که کتاب الاجواب در مسائل صرف انتخاب مسمی عمده شرح تہ بدیع  
 حاوی مسائل صرف و نحوئی بر قواعد عربیہ از تصانیف عالم اعلیٰ فاضل اجل مفتی رحمت  
 شرع صاحب تقوی و ورع یاہر علوم عقلیہ جناب مفتی مولانا محمد رفیع صاحب کلمہ  
 فزنی محلی دام فیضہ کہ برای افادہ مبتدیان شرح فرمودہ حق تالیف آن بجاگاہ مطبع علوی کہ  
 فلکسار محمد علی بخش خان عقاد تیرہ الرحمن بہ فرمودند لہذا بہ اشاعت آن دفعہ اول

## اشہار

بخدمت صاحبان مطابع نزدیک و دور و تاجران عالی ہئیم ذی مقدور التماس است کہ  
 راہ کریم گشتری حسب منشأ قانون ۲۰ م ۱۸۷۴ء کے صاحب قصد طبع آن نفرمایند بہ قدر  
 نسخ کہ تاجرانہ مطلوب شوند بار سال خط پید بقیمت مناسب از مطبع علوی مقام لکھنؤ کسر  
 محمد علی خان طلب فرمودہ گیرند انشاء اللہ تعالیٰ بکفایت تاجرانہ بخدمت شریف خواہد رسید  
 و در صورت وقوع خلاف عوض نفع نقصان متصور است فقط مرقوم ۱۲ - مارچ ۱۳۰۳ھ

محمد علی بخش خان مالک مطبع علوی



و اسطے سند اس امر کے کہ یہ کتاب چھپی ہوئی  
 مطبع علوی کی ہے مہر مطبع ثبت کی گئی فقط



RECEIVED

۱۹۵۳

DUE DATE

[illegible]

ف. ٢٩٢٤٤٥ ٤٢٨٤ س. ٢٢٢٥ ش. ع. ٢٧

تبيان في شرح الميزان

DATE	NO	DATE	NO
------	----	------	----

ف. ٢٩٢٤٤٥ ٤٢٨٤ س. ٢٢٢٥ ش. ع. ٢٧

تبيان في شرح الميزان

DATE	NO	DATE	NO
------	----	------	----